رسالة [illegible]

[illegible]

رب یسر ولا تعسر علینا بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر وبه نستعین

ای از تو مراسم نبوت و اکلیل [illegible] گر ذکر جمیل است و گر قدر جلیل
نطق از تو همای ارباب خرد انداخته خوان از سخن خوان خلیل

شکر موهبت خلیلی که حضرت ابراهیم خلیل یکی از پیش کاران خوان خلعت اوست چه اندازه
شرح و بیان و محمدت محمودی که حضرت مصطفی از ادای ثنای او بعجز اعتراف نموده
چه یارای کام و زبان [illegible] لعل [illegible] از آل اطهار و اصحاب اخیار خصوصاً از بهار ریاحین
ریاض ولایت علی مرتضی که کلام معجز نظامش تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق است دریوزه
شاخ و برگ سخن نموده نورس مرا از [illegible] ثنا و ادای [illegible] چند قطعه داور عادل [illegible]
ابراهیم نام قبله ارباب کعبه اهل [illegible] دیده ور از خاک مقدم او آفتاب جبهه ور
از زر داغ [illegible] آسمان [illegible] اهل عرفان [illegible] یقین [illegible] خواهش را
سنی [illegible] سیراب [illegible] طمع [illegible] خشک سال [illegible] سبز دارد چمن [illegible] التفاتش

[illegible]

گفتمش افراسیاب تیغ و گشتم منفعل خواندمش نوشیروان عدل و دادم ترجمان در کمان
بگذشته گر برگشت از [illegible] شحنه تحقیق آورد [illegible] بستان تا کمان [illegible] خصمش
اگر باشد زمان خنده [illegible] بر بند و بگوش برگ و شاخ زعفران از [illegible] چشم نصرت
بر سر بار [illegible] رزم باد [illegible] تو بیاد [illegible] خوان [illegible] هستش [illegible]
گر [illegible] گشته بر هر کس [illegible] خود [illegible] خشمت که اگر [illegible]
رفعتش آسمان را برجی دانند فلک را پایه [illegible] شوکت که اگر [illegible] حساب [illegible]
در حیز شمار [illegible] دریا را آبرو گرد [illegible] جلالش [illegible] از [illegible] حلقه
بگوش [illegible] است و بر کنار خوان احسانش [illegible] ذره [illegible] مغز [illegible]
سر [illegible] خاطر [illegible] تا به بیاری ملاطفتش خرمی [illegible] وخورد [illegible]
و در کارخانه [illegible] خوش پوشان [illegible] مصالح خرد [illegible] در کار
مصرع [illegible] کوه وقارش [illegible] توصیف کان [illegible] مصرع [illegible] سخن
رونق [illegible] نامه [illegible] معنون [illegible] مضمون [illegible]
برگوش قارون [illegible] خطبه را [illegible] دست نداده که چوب طوبی [illegible]
آلت منبر نشود و سکه را [illegible] نبشته که زر [illegible] قیصر و خاقان نگشتند چنانچه
غبار رزم [illegible] فتح و نصرت است خاک [illegible] بزم [illegible] کیمیای [illegible]
است کدام روز است که فراشان او از [illegible] گلهای شبنم [illegible] صبح [illegible]
و از بخور مجمرها [illegible] جیب هوا عجب است که [illegible] کلاب [illegible]

۲

از نقش پای خورکس زنان آنچه در سر داشته بر داشته و از اصطرلاب شادیها ارتفاع آفتاب فرصتها
گرفته اگر خورشید تربیتش نباشد نه مشک بوی رسد و نه لعل رنگ یابد و اگر مشوره تدبیرش نباشد نه صلح
کار سازد و نه جنگ باد که بخلاف تیغ خونریزش رود بر خاک نشانند و آتشی که از غضبش
برافروزند از آب تیغ فرو نشانند بازوی قدرت با پنجهٔ قدر در پنجه گیرد تا دست توانا از دست
قضا در سبقت پذیرد در تفاعت سیاست بکنجهرداشت بردهای قضا خوان حکمت سراجین
تنگی زمین سیر حمایت از دامن فراخی آسمان بیرون آرد از آن سایه بلند معروف گوهری
واز اطراف آسمان طور شیده مشهور کیمیاگری کیوان نمای بحوالهٔ حقهٔ ثریا و در سینهٔ سوزن زبونی الوان نعمت
و عطارد بمنصب حجابت داری چون قلم انگشت نمای اقلیم شهرت برق سنان او آفتاب خرمن
آفتاب میغ خفتان مریخ کتان ماهتاب تیغ شمشیر سبک مغز آن اما گران ساختن خدنگش سالک
مسالک راست بیان کمان شاهنشاه جلالت تنها از نهنگ عالم گیری تیغ
فتنه و فساد خونریز از آوازهٔ مرحمت و مکرمت و صیت نصفت و عدالت او شعلهٔ تسخیر جهان
گماشته و بتوفیق الهی عصمتش در پاس عرض اهل دیار بعوض دیوارهای سنگین گوهر آهنین
نفرسته و رایات خبر انجامش شیرها را بکه چو کاهسته تنور نبینند و از زمین ضعیف و از زمین تنگی را چه باکه
بکنه هر خسک بی برگشت در گرفتن خنجر آتش و باد و خاک و آب تحمل ساخته و بستر آسایش کبک و تیهو را از پنجهٔ
باز و شاهین انداخته پرورده صعوه چنگل عقاب آسمان آشیان و داده پنجهٔ شیر سیاه
شبهای بحرف مصلحتش بر دها بسیار کان نوشتن و بدبختان از حاصل بیغ در کاه که نه بیاد و دارتن
برروی عالم زادگان تیغ نشسته و با خلفای فلک بعز بندی بر بسته تا شیر چین مویش نسیم از نکهت زلف یار برد

آرمیدن آستر زمین

آرمیدن آستر زمین را آب بحر از موج فرار زمین بیم که هر حرفی بهتر باز فنا باید که قرص زر بخته از کان بر نیاید خورشید با تقویم شوق نهند
و اگر آب دریا گوهر شاهوار بر نیارد از بهر نثار رسیخ برق گشته طراوت ابر سیاه را تا غنچه هوا دار افتد شعلهٔ برق از جهان
سوز سوخته خرمن فتنه کار آب او را بیرون نتایج پدر و مادر و طبایع و تار بر مسند فرمان برداری و فرمان بر زر
از نقب چشم بد که زر چه کاروسامان که از صد کوشش پر او از که دره مقدار دریا گره تر از زر و از زر گوهر بر داشته و بحر پیدا
در گنجینه ها باز گذاشته و عده را همدار برقا تقدیم داده که آنچه را پای خواهش پر بند بهوا انتظار حرب کمند مال جامه اش ستون بنیاد بر وی
و سکه نام نامیش مع میان زر سخن به وجه بیان خطبه پادشاهی در سوجهٔ خوش خط عدالت ماحاصل کان و دریا یکدیگر بخشید سر از اعلای صدای
نخوت ختن بیش طلا کرون و خصمان را دار و یحور را که سینه بهجت دیوان کامرانیت کرشمه تصرف هیکل زر بیچ کاره خود کرد و تعلق
خوش نسیم شمع او را سنبل سبزی ساختن و شمعی در آفرین پرستاری و شمعی در نفرین پرستانی و عاشق بر ملبس بی نها نهاد از خلق سینه کاری
شرح بیش می‌خواند معنی و بصورت رشتاوند سیندی چو خسته شمع که گفته از آزاد بستند از چه گفته خون کرد بیش پای ماه از جای
زندکاه از ظلم کرده بی‌جرم کینه یار در آسایش نشانده سپهر سینه را اسپ از پی خودش کبر در نجم بجای خسرو روانه غیرت چمن یاد راکی سر خود نیل
دیدهٔ بخور رساند یکی خوشی مدار بی تعلق نیحر چنین صدخته تحمل لطفش پر سیارهٔ خود که بر تم زیر زیر خود دار آنکه گاه گرفته
عقدهٔ ثبت از نباشد بر گشت آرش چرخ زاد افلاک که صد گره بر هم نهاد آن با همایی لشکر نشست گشت از ناوک بر گسستی راه غبار تش تراش بهمت
از آن سیر از دوستی سرمایه ارباب همید و از اصل صورت نیز بحرف صورتش بیس ایه اهلیت همچو از معدن گهر مجموع صفتش جمال آفتاب عالم بر گنبد فکر
تا راه بجای تیمور آن در مطلع طالع جهانگیر است که خسرو صفات آفتاب طلعتش گه دید و چشم را بخت بیغ شاهان از آن بر غایت اعلام گشته بیدار
بجستی که بیاد فتح عارض دیده را آب او از مردمک که باشد خورشید مغرب زیر سپهر نفرض گرشته مشعل خورشید در زمین تنگ عرصه ضمیر
بر فلک مقدار رشته شعاع خرمش دل فتنه طرفا فسون آفتاب در قفس کیش در رنج و سپاه تمامتی الحال کرد گرد کار تا از رخساره و دقایقش جهان
میکوشد که بگاه زیار شرم برنیا بیفروز و دیگران تا نحیل آینه کن دو گوهر دعوا یا که بکلا رسید گذشته حیرت تیغ خرابی نمک را از خرام یار

باکت دیگر [illegible] صبح [illegible] جلوه [illegible] زبان [illegible]
اگر [illegible] افتد [illegible] افتد [illegible] فصل [illegible]
خجسته کلید [illegible] نگاه [illegible] خون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و دیگار مرآید [illegible]
[illegible]

و بیگر شیر درودهٔ مور نگار [illegible] یکی [illegible] دیگر [illegible]

نکشید و گرنه [illegible] قوت و صبر [illegible]

منحرف [illegible] لفظ و معنی [illegible]

نقطه دام و دانه همای [illegible]

چراغ خورشید [illegible] قلم [illegible]

شمشیر [illegible]

و از اقبال [illegible]

سوخته که [illegible] نقطه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شمع [illegible]

بیترانه [illegible]

با اصول [illegible]

او را [illegible]

نقش خواجه عبدالقادر در دنیا ورده از تصنیفاتش معلوم شود که از او عاجزتر [illegible] بهمه ما جمیع [illegible]

بمعنی فطرت [illegible] ضبط [illegible] اصول [illegible] تحقیق [illegible] خنده

تمت [illegible]

و در بعضی [illegible] معلم [illegible]

انداز [illegible]

[illegible]

[illegible]

وستار [illegible]

گوش [illegible] نفس

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قاصد [illegible]

خصوصا [illegible]

و در [illegible]

تواند [illegible]

[illegible]

در [illegible]

بار [illegible]

کشته زبانیم [illegible] مهر گوشه ... [illegible] ... اند [illegible] طفلی که بعمل [illegible] اند زبانم [illegible]

کلاه [illegible] ... [illegible] ... سخن آرزو [illegible]

شنیدن [illegible] در زبان خانه کنند [illegible] ... [illegible]

شرط اجابت گفتن [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

دارد [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

که آوازه [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

برآمده [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

از جواب [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

زکریوس [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

در بالا [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

در هر خانه [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

و کتاب [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

در هر دیار [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

طلسم [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

و ع [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

بالا کنند [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

ستم [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

رنگ که بیع نیاز ترنگی

از رنگ [illegible] ... [illegible] ... [illegible] مثنوی [illegible] ... [illegible]

بعوض [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

چه نکی [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

شکیب [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

و حشت [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

برند [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

والله [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

هفده [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

آفات [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

ازین هوا [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

فن [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

آتش [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

مسیحا [illegible] ... [illegible] ... [illegible] مثنوی

چو [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

کلید [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

در رشته خوار زنوار بر و حسد خاشاک بهار و بر هوا از منور در خیابانش دیده روشن خزان همه جز اصل بر کرانی جوانان نقل تمر سید آتش زمین

یا سجده شکر سر زمین گل چنانکه بهار از شمامه چو پروانه بر شمع افروزد ای شاخ از نسیم برگ غلطانیده چو طوطی بر رو قفس که با جهان آتش

چنانچه دلکش و دلربا که از روشنایی سینه کوبد هوا سرو تازه که از گلچین ان بسته آنکه الم رسیده در سایه آن آفتاب بلند رفته چمن هزار ابرو برگ

نم افتاده بر پشت مسند و در برگ بهر سو زده تقاضای صبحدم خیابان خیابان هوا آرام اگر چه درشت شام از خوشی هوا صبح و سبزه شبنمی بیرایان

طوطی منقار ریش که فی خود ره از سبزه هر جوهر تیش نغز ما قضا جریان تخم فصاحت و حلاوت و بلاغت اعراب عراستان و در بکرستان و دانه فصل هم از

عراق و خراسان آورده و در بینی کی یادگار گذاشته اند و از لطافت زمین و جو هم آب و هوا حاصل دلخواه بر داشته اند تو بمان کر دو آتش بر چهره

کنون از تمامت رشک در آتش میسوخت از بخت بدین بهر تستی می باشد دریا رحمت و را در معنی می باشد در هم […] ازین بیت آن چه هوا

یار رحمت […] ترقی می باشد زهی دار و کامل اسای که بنام این بحر دیگر را رشک عراق و خراسان گویانیده بیت که منظر ارزان کام

بسخن تیغ تیغ سخن را فرق کنار یا کشتند و گاه بحرف هاشمی بار لفظ را در صید گاه معنی پرواز نیدند و گاه صفت جولان ایت

طبیعت را از جوهر بیرون آرند […] خاطر رسید چرا از سخن قدر یابد در گاه قرب منزلت خود را در فراهم و یکدست استعمال کامل بخت

در سلطنت بی روی بخت خویش […] غزل […] لب […] از آن الله تعالی […] تذکرة الاعزه علاحده نوشته شد حالا بحرف و حکایت بعضی

از پرورده کانخوان عظمی مجلسیان حضرت اعلی کامران بشعر متمدد کنم با سامی سامی خیر اند که صفحه مجلس را […] داده اند حالی است

نمودن صد خامه راقم نیست هر جا خوشی خوش همه اند متفق ساخته اند بلکه هر یک بقصد صناعت دیگر را بر خود تقدیم فرموده اند

زهی دار ای کامل اسای که بنام […] رشک عراق و خراسان گویانیده اند […] اول تواتر […] مستطاب معالی جناب

[…] از […] شاهنشاهی […] و الاسرار […] و کارگاهی در جمله ملک منصب

جملت الملکی […] بیت […] عباد […] ظاهر […] بخت […] و اتفاق بیت

با کمال محض استعداد و استحقاق اعتبار لطف بادشاهی […] صدر مجلس […] بیت

حصن مملکت محکم آورد بیت

سیح حصن مملکت محکم آورد و حفظ او بکشتی ندارد و دفتر کار بر عهده همت گشوده ابرار در جهانبانی ملک آورد بیت بهر حریم تو را آستان دولت است

در هر یکی صد هزار از بهمن بیت شایسته از بیشتر آن که آداب است نامه تهدید عینی نشان […] قلم در گرفتش تیغ […] قلم بستن همت از

همه بیش بیشتر است و بودن عقیدت از همه بیش سر افتخار با نام شنیده […] و ما بر تر […] تفوق […]

و بیت حسبی که از طفولیت بهر علم و تتبع علم بعهد در کسب فضایل و تحصیل کمالات سعی و اهتمام را […] نداده خان

بقرار […] قلم جلد […] شکسته قلم درست […] حضور […] آسان خط اند

هنوز لفظی […] سخن […] حافظ […] آورده […] معنی […] حاضر جوابی […]

همه […] معروف […] بزرگ […] ثنا […] کلام […] سؤال […] تامل […]

این […] هجوم […] سخن […] علم ریاضی […]

و از تقویم […] رفته و آینده و حال […] نزول […] لطف […]

بمیزان تخمینش […] ارض […] تفاوت […] طبعش […] مهارت […] خلقش […]

زر لفت […] تیز […] آتش […] کف […]

نزد کسی نور و آفتاب […] خط […] نامه […] کلمات […]

و در رزم نامه […] صف […] سطر […] خیالش […] قلم […] بیت […]

قلمش […] واسطه […] قلم قط […] محرف […] فهمش […]

مولوی معنوی […] بیت […] مردم […] فهم […] آنکه […] فهم […]

عبارت […] خاطر […] آتش […] الا […]

هنگام غضب عادت […] بسیار […] آرزو […] حصول […]

این باشد که ... [illegible] ... تکلفی ... اندیشه ... گویند [illegible]

از عهدهٔ ... [illegible] ... الحمد لله ... [illegible]

یافته و ... [illegible]

رفیع بنیانش ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سخن ... [illegible]

[illegible]

خصوصا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

قلم ... [illegible]

[illegible]

زبانها ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سخن ... [illegible] ... بیت

و تحقیق ... عشق ... [illegible]

نام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بیت

[illegible] ... سخن ... [illegible] ... بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از همه بیش [illegible] شاعران [illegible] سخن [illegible] نکته از خاطر [illegible] و نقطه اش مردمک [illegible]
خامه [illegible] تا کجا [illegible] خطها [illegible]
نویسی علم [illegible] خط که [illegible] کند [illegible] خط [illegible] در آرایش صنع [illegible]
کرخانه نوشت در [illegible] و [illegible] خوشنویسان [illegible] قلمش [illegible]
خطها [illegible] خراسان [illegible] عراقیان [illegible]
منصور [illegible] نقاشان بالا [illegible] جناب مولانا [illegible] حسین [illegible]
سیاه قلمش [illegible] رنگ آمیزیها [illegible] تصویر [illegible]
می‌شوند [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] تصویر [illegible] نقش [illegible]
[illegible] چشم [illegible] بدین نگار [illegible]
[illegible] آواز بلبل [illegible] خدام مولانا [illegible]
[illegible] سخن و حلاوت ادا
[illegible] اختراع [illegible] قبول عام [illegible]
[illegible] کمالات [illegible] می‌کنند تا [illegible]
یاقوت [illegible]
معلوم [illegible] نظم [illegible]
ظهوری [illegible] صدر [illegible]
[illegible] اگرچه قدر [illegible] منتظم [illegible] ابراهیم [illegible]
در [illegible] خلیل [illegible] ملک الکلام [illegible]
[illegible] قبول [illegible] غلط [illegible] در احتیاط [illegible]

[illegible]

هرگز چنین [illegible] آینهٔ روشن [illegible] عکس [illegible] فلک [illegible]
بود [illegible] طفل شیرین [illegible] شیر [illegible] جدا [illegible]
در [illegible] بیت [illegible] زمین و آسمان [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
بانگشت حرف [illegible] نویسم [illegible] آب [illegible] سخن [illegible]
[illegible] عاشق سخن که عشقی [illegible] جام [illegible] بیت [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
از ظهور [illegible] سکون [illegible] مقام ابراهیم [illegible]
[illegible] مقام ابراهیم [illegible]
از قیمت کمال [illegible] آینهٔ صیقل [illegible]
[illegible]
[illegible] غربت [illegible]
[illegible] علم [illegible]
صفات حمیده [illegible]
[illegible]
[illegible]

بزرگ گشت ما با عموم الناس و به زیستن ... بود و انسانی آمد باید دید که علاج درد چیست
رساله مذکور نه کتاب ... آنقدر ورق نیست که طبق عرض احوال کند تمام عمر اگر کسی ازینها گوید همین خود را ... بود
اولی اختتام نماید بیت ختم کنید تا ازین ... خلیل آمد ... خلق ابراهیم عادل شاه باد

خوش تر ... منصور نظر است ... که گلزار ابراهیم در رخسار ... شده و تا ...
بجنبت شاه ... آراستی آنکه مسمی خلیل خود یعنی ابراهیم عادلشاه ... هفت اقلیم ... صفت یکتا ...
اول ... با وجود ... در شاهد ... معنی کلام معجز نظام ... لقد ... یقینا ... صفت
... ساخته و ... دفتر ... از حسن و ...
فرد ... مجموعه عرفان ...
دلنشین و خاطر ... توضیح بیان ...
احوال نیز ... نظر ... پرداختن و ... قضا ... جوال
... که ... کفر را با ایمان ... بیت

که صد عرش صندل جا

... صد عرش صندل جاره ازینست آن نبود ... توحید شرح ... در ... گوشی
حق شنو و زبان حق گو چشمی حق بین دلی حق جو خاطر ... معرفت ...
رفعت ... دارد ... در عبادت ... حق او ...
... خلیل ... اعتقاد ... صحبت او ... کفر ...
... طینتش ... در عبادت ... خداوندی ...
... شریعت ... مصطفوی ... لوای والای ...
... از شک ... بقبول ... منکران ...
سایه ... ایمان ...
درگاه ... قضا ... قدرت ...
... شریعت ... احکام ... شرع ...
... در درگاه ... منزل ...
... اطهار ... حرف ...
حق و باطل ... حاصل ... خدا ... عرفان ...
شرع ... دار القضا ...
شرع ... شریعت ...
... سجده ...
هر که ... خدا ... دین و دنیا ...

بیا رایع عرش نظیرش در پایهٔ امیری بسطها و کمترین جای کرفلاک جا کرش در خوان کمتر نوازش عالمی بخشت خطاب شاه نوازش خانی در بزم کاه کرمش
جمشید را مشرب جرعه نوازی در دبر دکاه همتش حاتم را منصب حاتم داری قضا بکمان تدبیرش قدم اندازد و الهام بدولت امیر کوشی
ضمیرش سرافراز شوکتش کردون آمده یکاه شوق شده چنبر زمین و زمان ها همت جنت کمان کرستانش هر قدر دیا فرزانه حسانش لنکر حلم
کرد سنگینیش کوه را بر شکست تمکینش برشده از حرف حشمتش دم همهم جنبد انشا و شوکت سخنم در ثنایش از جنیبها کر همی مرکند
بلندیها فخر کردون بجای آفتابات آفاک ربهره شرف نسبتش عالم نیم همین شاه کشورش خوانند هر چه خسرو روش دانند عیالش
عدیل فی سپهر صدفلا طوق قمر را بکند چرخ کردان کدام صبح دم که بروشن وان کله نخوانند عدالت کر بصفر بلطف و عادت تعلیم
علمش ساخته وکوس ستید کاه اصداش کوس عدالت نواخته پیمانهٔ انصافش در هم صاف و دعوی عدالت ای لم کرده و سامع
کزاف اکر چه پیش از نیز نوشیروانی ممتاز است ... الا است لطف ادب و ایجاد آمدی زوایح حقیقت نیم کر از عدل او نوزیده
در باغ و بستان همی روش نخندیده و صبحی که از شرق انصافش ندمیده بر آفاق پرتو صافی قیقتش ندیده اکر ما هتاب نخ کفته نکسید
ما سیلی خور پنجهٔ کلف است و اکر حرف تم نقش ز داکی کهو زبان با طهور معرض تلف شده تیر سیلی است کیا هم از اژدها بر کند که
حملهٔ عضبش امیر از اژدها مغز نشکند بیار از مکر تنش کوش آزاد کاه در حلقهٔ بیع و سبح معدلتش کشت بیی صلاح در اجابت بیع
در کشور عمل که هاى عقد متبایع هم تحسین و بالرزه فروشانی بار اعرابی نجعا ملهٔ در همه فرو درد و غلغلی کوس عدل بر باش می خرم در حس
دینه قوی پنجه زور بازوی عدل بعد از انصاف او ترازوی عدل با ورا بکنند در کلزار که خورده صندبر کل از خار و ززخار کی
خلیده نه دهم کرده راه کریز با ضیمه و زنجلی ... کشخزانی کهو ر خنجر حرارت آزار کز با کرد و مهر پرده لبید نه شیر خون هوش ستی
عقل اسیر کماه دیوانش عدالت عید کاه ابوانش روش عدل و طرز داد هر شاکر و اوله شاه نزدیک است بازمانه خوش خلق بر کرده وه
چه زیباست کار خوش کردن شجاعت که بعدیت نیرو زور بازوش چکات سپه پنجهٔ شیر زیباد در کام و زبان شکسته و رخامه
خوان رهست کوش از استماع داستان هفت خوان رستم سیر نشسته بیا زوی تو آنا دم تیغش بر بار کرم شکاف انداز و شب ... ف

بعد به بیکش

نوک پیکانش در ثبت قاف تا قاف ساز نهیبش کرد خواب بر عدو شبخون بر دهد که به بیدارش از الماس وهم بر وقت بر اندازد که بلا کر نیزش
از کمند تفر نجان تا باب پرده و وشمن تشنه بخون خصمانش با غمزهٔ محبوبان در نیکان خانه آن خارزه خنجرها کار کز بلار کر عاشق
تا رک بود ولیعت سپرده و در تقسیم غنایم تهور و خصمان را غنیمت شمرده   آورده در وغا رکاشه سر کر ایت نکین جیم شیر پدر
زخم دیر و خنجرش بهم اجل از دست افکنده جیم طفر از تیغ او دست قضه طراز نیت بر دن بیکر فرد از خیره کوش آن بیا سوفار
شهیر شیعت آورده شب تا را زکمانش بجسته تیر خطا قبضه او دوا که قضا تا طفر نامه کنند رقم چه قلم کر تو قلم آرزوها ی خصم
کشته بیرد هم کسی تیغ کین ز انده هم خمین مرکبان بر زد و خم دام ساتر ش نه خنجرش بهرام بیشه زدن خیره و ... شان بهر خون هاکی
خفاش   شخ او کرشته ها که کفتش تنکی و جهان تنک نشسته الا ... دل چه آن اوده خوان بر ده ها که از رو غیب تا شیده بر هم چشم
نیام بسته و قفل کرز زور کنجینه ها بر کرشته بر دم سنجیده ... رفته طمع از دار شکار یا سر ج هم کام سوال و فلک از زواده و خود نواخر
خوان نوال کوتاه دستان بند ستور را کچه شب بخواب بینند صباح از باغ تعمیر سخی شاش کام حرا بینند و بنعیمش کل شکفته از شاخ
می وید تا خوردهٔ غنچه بر خورده هر خونت شفت بو و در تیر بار کاه قه زر بسر هر چه بر بند تا از کرانی بار عطا نشانهای خیرات
صورت الا بر نیا رد   آرزوها همه بر کشیده حصول و مرادها همه تسلیم خریده وصول اگر در بیابانی کرتنا به دست و ارکامت
تا بر سینهٔ اوست   چون قضا دفتر وجود نوشت برکف او ورات جود نوشت کف او و قلزم او چه جو ... سیمت کشتناعیه عالی سر پر افراز
لا قفدر لشتش از بر دریا پیچ که ... حساب آسا و عدهٔ او شعر وفا سیمش اشط ... رکشته تنکه کفتش هم در بر ... ت ابی
در دو هم غرق کنیت نامی ساء یعبر سوال الف نهند و جهان کریبک طلب ندهند کمترین نزل ملک رخش و وقف آن نقد صنیع تر ... سیست
همه معمور آفتا بکیری بجود وضع معمور تقصیری کار لعبه ابر نیست را و هم اند بهمت کوهر افشانه   صورت زیبا و طلوع جهان آرا
حسنی که از ابراهیم سیفی خیرات رسیده تا غایت درتی عجیب بطبیعت مانده اکنون روز کار ما تا سیار رسانیدیم ابراهیم نمود
اهل نظر نیابد که حیثیت تمات نیاش کارا زنده دار بیات محبت سیدلا مکرد که دل به تو آن نیسیا زند چه به بر حریف آن مشغول او در کلیم عاشق

بشگفتگی گلزار محبت ابراهیم باف نغمه فاتحش چون ابر بهار به بهارستان حکایت خرامش نغمه ها همه با معاف در عشر بکاده محبتش دلهای
خرمن بخشنعم و در بهارستان طلعتش نگاهها بر شده خرم ما جلوه ها در نیر و ام خورشیدش پرتو بر عشرتها جرعه خواه جام جمشید ویش
چشم خورشید دارد از رویش سنبل بهار مشام از مویش و دست بهرش ز طلعتش خورشید بار و در گلزار قامتش طوبی عارضش نوبهار
باغ ارم و داغ پروانگی چراغ حرم که آیینه تجلی خضر از وهم مهر ساختش لبریز این الفرقت مهر دارد نه هاجر نگاهی که رفت در نگاه
در دل لبریز الفت از او و عشق یعقوب حسن یوسف از و که عشق را و انس بحزن دارد حسن را زخش خرمن میش لبریز محبت
ساخت و حیدار و حیات بخش خور مهر پرورش صفا بجوشش به ساغر خوش سیر آب ورشم با
صاحب خلق کمالات جامع حقائق حکمت و جلال بمطالعه تالیف رقعش بکمالات شارح متن لامتناهی و بر جاده پیر وی
پیروی بیشتر ویش خضر تشنه و ادیره نامی آب حیات مدیر فروشش تشنه غبار لجاج و عناد و مهم رویاننده نهال
صلح پس داوری خوار نوان همتش اگر نعمت جشن و چاشنی گیر شهد افتش و روش لذت بخش جلوه ماه بیز رای
منیرش نور دیده در انبار بیخته شعاع ضمیرش کلوز آفتاب در وقت رتبه داران حباب پیمانش را حباب سینه ای و سوختن
قضای کائید سر رخ بقصد کنند دندان از تصور نازک دلیش نشتر ندرون ساختن و تعقل بار زرش کوه و کم ساختن
با ملایمت خوی خوشش حریر خشن و با راکه گلزار خلقش شمیم ختن عفن پیش یند درگشته که عرصه خاطر کوشه نشینان
دامنی دریا که بر دهٔ چشم خدا منیاش نمک عمر شهد محبتش تشنه خوبیت بحر مکرمتش چشم را قفش بواز شرا جلوه از
خلعتش بر ارزش رقم سطری ز صفحه کینش کوه کاهی سنگ تمکینش کرسخنهای تلخ زهر آگین یکند در ترش شور شیرین
چرب و رمیدش هیچ شخص راند مغز از شیخوان که میدانند در جهان نیست آن طوطی ها که کشت خجلت تعمیر جان سکندر
وایوانش ن شکنند طاق کاخ بنیانش ساختن کار انگلی که با و ستایت برود عشق لگه خوب بانها هر که رخسار او ندیده دید
آنکه نشنید از و سخن چه شنید توفیق کر فضایل و کمالات بانداز طبع و استعدادش بلند آسمان کوتاه اوج و باغور فکر

نقاد سخن تیز و ف دریا تنک موج بمعجز نغمه داود در موم کسنده دلها از نغمه و برطوبت ترانه ها بزنده نهر زمزمه بو ست جان
در گلشن ترانه سازی زهره را بکمال تسلیم شاگرد در تارگاه و در صفحه رقم طرازی صفر عطارد در انقطاع امتی قلم مرتبه افزاید
اگر نغمات نقش نوبس او نفس آمیزد که ترانه ها برا با حرف کمال از منقار بدیله بیزد و نشه های فصاحت چاشنی غنچه دکام و زبان
آبیاشته و بکلید طلا قفل لکنت از زبان برداشته پرتوشنی بیانش بشم طبعها در صبح طراز نور بیسائی ادراکش کوتاه و رکان
دور نام دراز و فیروقیمت خریدار الفاظ سنجیده کرا قصاحتش بیسعا نکمی قیمت داده عبارتهایش لی لولو عدد و الفاظ را
عقد شیر و روزه که ان از خود معجبه بیشتر تا بجا آبروی مهر زر خالص سخن بدولت اعظ فکر متین کیمیای طبیعت او
عقل را آورده بیرون ز خمار رحم لفظش همه معنی نثار حاجت فکر ها از او دست و اصنع شناع گهر از اختلاط خطا برکه
کوه سبکتر سخنش کوش مهماده چشم مرد هنش چون بیت از علو گفتارش شعر از نقطه ها اشعارش سخنی را که
بایدی تشنارنگ نیست لعل او ندارد رنگ تا دانش یوسف سیدنها عاشق گفتنش شنیدنها که خرد و زبان او تنهای
گوش شاهی بنام او ستادی زهر شهر یار کامکار عادل بنده کامل و دهر آهنی بیان غیبت سبک عطار گران کوه و کاه
کاه نقار دل از غم خاطر شکار شیر بیز کور تنگی شو عفو کار جرم دیو و وطن و در داغ بیان ساز نو اضع غرور
پیرداز مصور بیشتر عنان صبر از دو دانی از و چه رکنار را به همه دریای یوسف سخن حسن ایراهیم نام کعبه
که از روز ازل در دیوان نامه ش در که آنهم در هیچ چیز با و تقصیر نرفته و به چه خاطر خواه و دل بخبر از و علم قلم تقدیر رفته
سال و ماه عمر اید پیوندش در سرخیابان عشره سیوم آغاز غلغل فضل و کمالاتش در مغز ساکنان بهره هفتم کاف فرنعمت
آنکه نیز خواهان هنر او ستایش ایمان بیارند و تخم شکر گویش در زمین کام و دهان بکارند زبان شکر جود
کرامت ببندد اسیم و زر همیانها شکر ز آن شکنین و بخشید اعضا ما و معانی دیوانها شعر انها نظر
یکی و معنی که از جمله معانی انعام کرده در جریده اشعار این شاخ ها ثبت است اشعار همه روز در تعریف بود

و مدحت رب الغز گوش گذار استاد کامل سخن سنج آیین مرشد شاید در خاطر هم گذشته باشد که طبیعت علّامه
کمالی از غور سخن [illegible] شده خیال از فهم و صید افگنی همت ایشمعنی الغیرت فراتش دریافته پیچ و قریب
بیت معنی و تشبیه برسا تیز ادا نیافت یکی آنکه اگر این نوزاد بر نخیزد کرده صد جا الکل فتح داغها بند ندیم شگفته اگر
ارغایت جلدی از جلد بیرون جهد دیگر آنکه ضعف نا توانی این سر بغایتی است که هنگام تصویر هم گاه
بر قلم لغزید نه دست یابد و از نیاز در افتاده که جلد بر زمین نقش بندد قسم بر راستی که درین سخنان هیچ تکلیفی نیست
و این سخنان تکلیفی در خور برادر دوست نیست و گرنه معاشر ارباب کرام است آنکه بارسکی کرده تواناست باهل ارباب
استعداد را صحبت کتابی نه که مکاتب فیض آگاهی و مکتب خانه او ستادان یعنی شاگردان اعلی حضرت ظل اللّهی است از رشته
و بتخصیص آنکه بهر جا رعایت مناسبت مرعی است چنانچه دیوان عدل و داد در ایوان و دیوان عیش و نشاط در شکفته ارزندگی
جود و کرم در خزانه معمور رسی فصل و منصور کتابخانه معمور است و فی الحقیقه عنایت شده کاتب که مغفور زاده را زنده شنیده کتاب
نام نهاده تنک در هم نشسته اند در معنی حاضر است و مستفید اند و تعلیم که در باب شعر و شاعر شنیده شد از آن
اقتضای مقام و متانت بنای کلام و انشراح و انفتاح و التیام و اختتام و تفضیل و توضیح و اجمال و ایهام
و سنجیدگی عبارت و شعر استعارات و حشمت معنی و جودت لفظ و شکوه تراکیب کلمات و چسپیدن ربط و کرسی نشستن ترکیب
و هموار قافیه و نشست ردیف و تلاش و کیفیت صافی سینه و پاکی زبان و عرق ریزی سعی و سحرخیزی خواب
و دراز حصول و صورة قبول او ایشان آنها در خطبه کتاب نورس که نسراخ جهان از وی آواز
مرقوم گردیده لله الحمد که بیمن تعلیمات پیرانه سر بر ترقیات جوانی می نازم و شاهسواران این فن عنان
بر عنان من بارزم چه ترقی از این زیاده تواند بود که آفتاب تربیتش چون قطعات انداخته خفائی را ظهوری
ساخته و در نخل پیرائی چمن آرائی گلزار ابراهیم انبار و صدیق ملک الکلام است که بعد دیدن و انساد است

فرخنده ظهوری زرادی

فرعش را تو بزرگواری اصل و تحریر خوش چون روش اعجاز آری شناوری قطره به تیار موج دریا و روشنائی
ذره از پرتو خورشید جهان آرا با وجود شغل ملک پروری و رعایت احوال عالم و لشکری تا زحمت گروئی که
عبادت از او ستادی عالم است بر خود گرفتن و زحمت تربیت شاگردان کشیده غرض عرض الکشف است
ام با همه روزگار و هم باربار استعداد که قابلیت اینها صنایع نمی شوند اینها بخطها ذات بهره مند گشته شفقت و عطوفت
این پایه بنا تربیت پادشاهی ارجمند است تیه هر دو باد در جهان محبت یار با در یا شوند گوهر دارائی و فرمان فرمائی یکی بنیاد ورند
تفوق پادشاهانه بر جهه هر یار با نو شفقت است بعرض و طول مملکت شناخته ترام انگوهر پاک تر چمنش بر روز جهان خندید
دیگر گریه بر زخش سلطان اشک نخندید طفلی که سر انگشت مهر باشتش بمهد لرزش که زینت لیته تا زنده سدر تقریب هم و
مهربانی در نقل مهربانی که سند اعتبار و محل افتخار این ذره همقدارات قلم با تحریر زبانی و اراد از آنچه که غبار از
غرور بر راه گفتگوی سبک وقتی در کمین کار فرصت زار تا تانی می شد که محروم از بساط بوسی گشته هم تحمل صبر از حد گذشته
و با رسته ها ئی پر ور روش سکر و جان خوش گران آید بعبارت غمگین تر از شور محبت در موج نیاز گریه مرا بود کی جان
بود و غیر بسیار از شریک داری می توان ساخت کسی چه سازد یکی جان و صد هزار شریک زبان فضول چه سازم بگفتنی و عقل تیاز
اگر بشرح عشرت غربت می پردازم خلق را از وطن بر آوردن و تاب این رشک هم ندارم و اگر زین حرف زبان بر بندم
بر بحث تعصبی پر وفا کمان حیرت سیم و این مقدار برحم ظلم متهم گشته هم مسکین عیش و عشرت است آدمی لق لعبت
فتند زخرف و ظرف نیست از صبح ور و وصل نجیب رشک بر انشراح شام غریب نغمه های غریب ریخت و نسیانی
همت آورد شعر غریب نوازی در مسخر گشته معمور از رویت لفظ و معنی غریب دارد و قدرت هیچکس در وطن غریب میباشد
رفتن ار کوی او نصیب خیال معنی صورت فواق و فاق زهر هلاهل محبتش تریاق صحبت خوش است اگر بر شور داد
بهر تسخیر حوصر در داد نامه ز نخواهد هم نوای نعلی آرش العجل گویا قسم جان بر بند کلاه او گوهر از کیش نمایند

اگر عذر درازنفسی هر شعور کوتاهی باشد اینجا و ثنای دیگران نیست که عذر التطویل کلام با تکلف و خجلت اطناب باطل
کشید سامعه و ر سعادت تنفس شاره کم در شکرگزاری نادانسته بساید شعور ارشاد ایکه فاش تسلی شنید هر شعور فهم
اما بجز آخر سکوت مهر دهن خواهد بعد دعا هم احرام کعبه اختتام بسته کو اجابت آمین باز کز کعبه اهل دل ابراهیم باد
قبلهٔ چرخ و هفت اقلیم باد از بنه پشت بستی بر زمین پیش قدرش چرخ در تسلیم باد هم تش ترکیب لفظم کو است
کاف کرش نه اختر ابراهیم باد لفظ معنی تخصیص از سخن ایش واقع است نیک و بد را مشمول تعمیم باد
حاسدش را ... ز بیم باد تا بیکتا جهر را امید هاست
خوشه چینان خرمن تعلیم باد داستان شد ختم ... تا بیکتا عیش و عزت اقسام عیشهای عاشقش تقسیم باد عقل کل در مزرع استادیش
... غیرت نگار ... ابراهیم باد

سرو سرایان عزت کده‌ها که ... سرایان حال کار کام و زبان ساخته اند شهد ثنا صافی عذر البیان اند که چاشنی
نغمهای ... در کوی ... نوا اسینده و خوش نشینان نغمه ... طرب ... اند زلال
حمد خالق ... طرب اللسان اند کل ترانهای ... صوت و صدا برو ... محمل شوق ... بصدای ...
هندیان ... بند و زخم ... عراقیان ... طنبور ... در شکر خنده ... بنوا ... ترانه ...
عقار بلبلان ... نوا و نغمه ... افکنده غلغل سخن ... نغمه ... بلبل ...
نفس ... سخن ... بضبط نغمه اسرار ... صندوق ... ارغنون ساخته ... نغمه ...
شد ... ارغنون ... کمال ... رشته ... سوراخ ... بغرا ...
کار ... سرایان ... در دل شور ... تا چنگ ... پاره‌های ناله چنگ بر دهان

بر بدار نغمه

بر علاو نغمه ... بیت ... به این در ... اگر ... بیت ... و در قفو ما ... نوازنده ... به اینچه ... آتش
... بیت و جلوت شعر آوازه ... اضحاش ... شعاعت ... نغمه ... سلطان
... که جهد را تاج سر است ... طفیل او نغمه ... در جا ... نغمه ... دم ... خبر است
... شنیدن ... سخن ... نکته ... نغمه ... ترانه ... عرش ... افلاک ... خشم
خورشید علم ... نغم عطار ... خدم ... خلیل ... یوسف ... سلیمان ... عدل
افراز ... ظل الله ابراهیم عادل ... خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه ... جهان
و جهانبخش فلک قدرت فلک تخت ... دم شمشیر ... دماغ ... فطرت ... نغمه
رو ... حیدر ... چنین ... شهنشاه ... اگر ... بیت
و کرم ... زعد ... حرف ... بیت ... کیت ... معنی
... عدل ... زبیدار ... خرا ... زخشم ... نغمه ... فرق ...
مغفر ... نغمه ... رگ ... منو ... آفتابش
سنانش ... علم ... شود ... تسبیح ... زمهر ... کشور ... بکیج ... کج
بر فرود ... چشم ... سوز ... رخ ... نغمه ... غنچه ... رشحه ... قطره ... بحر ... سخنهای ... شنیده ... آورد
زبیده ... خبر ... سواد خط ... نقش ... ازدم ... ازدم
کانها ... ناخن ... کرده ... بجر ... برسر آمد ... عشق ... آمد
... عشق ... بیت ... امید ... دماغ ... نغمه ... عالم ...
کرانها ... آیینه ... فهم ...

خلایق چون نقش نغمه‌های هوش و کلید فتح چهار نهاد نهادش بخلقش حق تمام از اختیار دیده مار ابطال ما و الحی داده صد کرد کار اتصال الذوب بیاد
دادن ما نهایت سر از رنج کسی از نغمه انداز نشارش که با شعار عالمی جان در گفتارش نمی سکندر افلاطون فطنت که دلالی وطا نا بی اورا دود ربا
هم مرتبه و حیله پرویز بار بدتر انکه سر انگشت نغمه‌ها حسرت افزاش کوش غم و محنت از گسیت شمیم چلقش سر از لحن خفتن باد در جمع
جیب و دامان نسیم لطفش غنچه را حجم خنده در لب غنچه‌ها بتوفیق زمزمه نبایش نطق الهام نوازش تقریر و تنویر اجابت اوقات حقوق
کف اجابت تا شیر فرمانش قضا را امضا حکم با قدرش در کار و نسخه تقدیر را بلغه تدبیرش بر کنار شمامه گلشن و فاق اگر غنچه دل
شکفانید و حصر کوی نفاق را تهیه بغبار خاطر نیغ دان درقتل بد عهدان ختلا اجل بانتخه غضب هم کنید و درکار خانه
محبتش نیر شرع عمر با عزت دوام ادیو پیوند نغمه و افعی عدالتش ملک نوا ز شعا عی کار غریب تیغش طلسم کلاه از سطوتش فر و بانجه شیر شکن
الفتش رم از طبع آهو بار نمی اجل در خرج فکر الفتش رم از طبع آهو بار نمی جان چو جام جهان آب تیغ آتش خرمن زندگانی
بابیبرش صف مرکب نیغ رانیش سرو بر گلشن نصر خنجر نیش ماهی دریا ظفر کرسی بوعدت مرحمتش حسرت شکست تیغ ترجمانی
تر بیتش قدرت گوهر در نظرش قدر تر از ریگ بصحرا و عداوتش بو فا نزدیک تر از موج بدریا باستعاره بحر کفش ابر از دهنه فیض
و به تشبیه رخساره دلفروزش آفتاب را ذره نه با سنگینی حلمش گران کوه سبک کاه باعلو قدرش بلند سدره پستی گیاه
سخنش بسر بلندی کیمیا جهد گردون کوه تا بسقف فلک حصار حمید در انداز شماره درس نیاز بیش برسر پا کشیده تعداد فضایل و حصر کمالاتش
آب دریا بکیل شبنم پیمودن است و ریگ صحرا بسبحه انگشت شمردن بر امن و شکر اعطیه خطر که در اکرم سماع اریده پیوند ی مفتح و مستعد الله
والتجوا زم خصوصا تبرکا بیاع حضرت که در حضور فیض مجالس در بزم گوش محفل آراسته و پیوسته بصلای دوام بذوق الهوق و حضور عادت
عیش سرور شکسته انتظار نوازش ور بکار دایره را که مرکز دایره اصوات نغمه نشاط آید بدو رسیده و بتارهای قانون مسطر کتاب
نغمات رقم عیش بر صفحات احوال کشیده طنبور در شکار هوش کمند تار برخش نه در اخبار سرور دمیده صدو بکیل کمان
منحنی سامعه انبار نغمه نغمه ساز ها چند بنجیده ترانه‌ها از خزانه‌ها از روح هر حرفش در دست و روح بیشه‌ها هشیار نغز

سنور خو منیر ساز است

بشرایب حسم عندل مست بیا کوبی اصول از دستک رنجی تا پال تار گزینده و در ابهام نمای و نغمه‌ها از نقش نورش فضا کرده سرار حسن کلاب
زر بن نغمه انگیز زینت ایام شد در قصد اکبر در کوه بهیر انجم تدبیر نغمه بر لبت انشا ساخت ترنم خوانندگان در ساعات انگیز و فروری نماید
خاک را مکه بیجا بو ساز بند تشریح و لها از آهنگ کار زبان بود حس سروید آهنگ چهار از اوش ارغنون نغمه انگیز کرده عقار بسنگ و زدخم و را بال
زبانها از شرار نغمه حسرت نفسی ها کره باد و مست دست خموشی لو آورده با واز نغمه و سر شعبه بانغمه بر داز یر مشق دلبران رقع کشوده نغمه از
نغمه کو و پرده بوده زیر پرده هم در رفتار کارش نبود نغمه را یکدم قرارش اگر بر رسوم جهانبانی ها و قواعد گیتی ستانی و ترتیب بزم و رزم و رعایت
عزم و حزم که آیینی است ز بیات از در شاه او و تشریف ی آن را از نوبت طوطیان شاه او که ا نغمه قیام و اقدام نماید عجب عجب تر که در فرم ها خنثی بنیاد خطاب
تصویر صفحه نوابغ و فرخ ها عشق بیت تفویض کی زر انور جهد و جد ها بسته‌ای اند متشور رشعر در کوه کلاه گوشه تقاضر بر احبابش نکته اند یاد اندر کوچه‌ها
و کمتر بعد علم اعتبار زرافروخته در بازنها تحسین جو سخن بلا دلشه شهرت ها مخبر آفرین خوانند برایش واقع و مهمات فرض صنایع
دلیل قدرت صانع خرد خورده کار قلمبند نقش پردازش و عقل زنگ آمیز صفحه دار صورت سازیش کیمیا بر دور جستجو
سوادها بمیل قلم درسر مه سیاهی و نبض کبیر نار طنبور بعلاج علیل نهادها داده مسیحا ی خط بند خطش در بغل چهره
لاله رویان نازدار سازش بر روش طره مرغوله مویان با توقیع خامه عنبر شمامه اش عطار دار چه چاره حرز بر خط فرمان
نهادن و با مشابه پرده ساز زیر مره را چه زمره غیر از زیر پرده بدر افتادن قلمش با شط صفحه نوازکاری نقش
مسلسل خمره تار ز خطش سر دیر و چشم دیگر زسازش حلقه در گوش شنیده نفر تاج از او سوگند خورشید
بتار ساز آرزو پیوند با چه حکمت جمع خامه پرداز دمانش عطار دو رو آتش قطره آسا عروس صفحه را بخطش نگار
حروفش کرجه هر یک غنچه نگارت نقطه بر حرفهاش و انچه دیدست چنین دام بکیر کی ی دیده آن که عنبر زر صورت کری
قلم از طره حور و پری لست ز نقاشی بر نگ چهره آراست که نقش ساده اش همچین روی هاخو آن بلبل گشته آواز شنو
دمها آواز را پرواز لشنو نکیر و طا برش صفحه آرام زن ذکر برانجمن هجوم انجمن که بینا غش فصل خور داد

شگفته غنچه‌ها از رنگین باغ چو او کس صورت معنی نتواند بود ... [illegible]
همیشه پرورش ... [illegible] ... خنده لب ... از رشک غنچه ... دیده ...
[illegible] ... آنچه تا عاشق روز ... [illegible] ... افتاده ...
تلافی ... [illegible] ... حصول ... [illegible]
هنر ... [illegible] ... قبول ...
درکام ... [illegible]
یار خلوه ... [illegible]
سبحان الله ... [illegible]
[illegible]
قطره ... [illegible]
نمای ... نقطه ... [illegible]
شیرینی ... [illegible]
نشر ... [illegible] ... اشارت
[illegible] ... سخن ... [illegible]
عروس ... [illegible]
حلاوت ... [illegible]
با سنگینی ... [illegible]
کامی شوق ... [illegible] ... واسطه این ... را

سخن ... [illegible]

سخن از فکر خط ... [illegible] ... ترتیب ... [illegible] ... و از ...
که از اصحاب عقل و فرهنگ ... [illegible]
خواند ... [illegible] ... بالفاظ ... [illegible]
حلقه ... [illegible]
[illegible]
مجمع ... [illegible]
ظهور ... [illegible]
[illegible]
در تحریر ... [illegible]
دلفریب ... [illegible]
نکته ... [illegible]
[illegible]
که چنین ... [illegible]
[illegible]
سخن ... [illegible]
سطور ... [illegible]
[illegible]

عفو خوانده در احترام شما [illegible] حال [illegible] خراسان [illegible] محروم [illegible] اتفاق [illegible]

تا مدارک [illegible] معلوم [illegible] واجب [illegible] سر عرش نظیر [illegible] استعداد [illegible]

آورده شرح ملفوظ مجمل و معنی مفصل [illegible] و بعضی [illegible] مصطفی [illegible]

غرض شیخ از تغییر الفاظ و تبدیل عبارات و تصرفات [illegible] صحیفه [illegible] قلم اصلاح

سطر سطر و صفحه صفحه [illegible] متن

انضمام [illegible]

و اینکه [illegible]

و فضا [illegible]

تعلیم [illegible] تصنیف

و تاخیر [illegible]

که دست [illegible]

کوشش اهل انصاف [illegible]

بهین کم [illegible] در کمال [illegible]

خوبترین سخن و نقل [illegible]

نکات رنگین [illegible]

نشست [illegible]

عالم [illegible]

[illegible]

نزاکت [illegible] رقم را از تیر [illegible] تا معتبر کنند نظر [illegible] خواص و عام [illegible] آنانکه بتماشا [illegible]

آیین آیین [illegible] کوشش [illegible] معقول [illegible] الکلام معجز نظام [illegible] گوش

همچنین [illegible] دریای

بیکران و مطلع آفتاب [illegible]

داده و نوازنده [illegible] تعریفش حد

نغمه [illegible] حقیقت

حال و صدق مقال [illegible] نوازش [illegible]

و لازم [illegible]

[illegible]

باز [illegible]

مدعا [illegible] دعا [illegible] اجابت [illegible]

[illegible]

رسالهٔ بهاریه تصنیف ملا طغرای مشهدی رحمت الله علیه

رب سهل ولا تعسر علینا

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین وتمم بالخیر

ثنا بهار پیرائی که انگشت سبزه را بدانهٔ شبنم غلطان سبحه گردان تهلیل حمد خویش نمود و حمد چمن آرائی که ... [illegible]

ادا و انداز پیچ پیچ طرهٔ شمشاد مجموعهٔ [illegible] قامت سرو [illegible] انداز [illegible] شقایق [illegible] گوش گل [illegible] نغمهٔ بلبل

شبنم [illegible] اوراق نسرین [illegible] گلستان عقد پروین [illegible]

مسیح رنگ شقایق [illegible] مغفور [illegible]

[illegible]

نگارش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و عکس [illegible] آتش [illegible] از [illegible]

لاله [illegible] سوسن [illegible] ریاض [illegible]

دست [illegible] آتش [illegible]

شیرینی [illegible] آتش [illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حنا کرانش

و سود شب ... آتش ... نثار نگردد که بذوق ... [illegible] ... آتش ... [illegible]

[illegible] ... خامه ... شمع ... [illegible]

قدر ... [illegible]

همت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... چراغ ... [illegible]

[illegible] ... سمند ... [illegible]

[illegible] ... وصف ... بهار ... [illegible]

[illegible]

خوانده ... [illegible]

[illegible]

تحسینش زبان سخن کامیاب گشت شده دوم بار از مضمون شناسی الّا معنی آثار رشتهٔ عنبرینش نکشد نام از زر [illegible] کامی
انگشت فهمش قفل وسواس سخن زدست آورد سجع سحربیان تا نمایی دریا فطرتش [illegible] فکر نقش ضمیر [illegible] الا در رشته
شعر سنجیش و در آن مصرع شریف سخن زلف معین و در محفل نوخط کافرش معنی بیت ابروی مبین طبع خوشش در ریاض گل از خوبان
گرفتهای بجا کرده و فکر دقیقش از صحیفهٔ عروس بیان غلط [illegible] برآورده بیش از آنکه من بمضمون خط پیچیده کاکل را برده و قبل از
تفکر بمفهوم نکته سر رشتهٔ خال سرخورده از اداء شناسی اند که اشاره [illegible] آیات و مطلع خوشش که زبان آفتاب جبین مطلع خورشید را
که هر روز از افق لب [illegible] بطیلسان تحسین بدان تعیین صبح را که هر شش افلاک [illegible] میکرد و اند [illegible] آفرینش بخواند
سخنور از آنکه زعلم سخن معلم اول آن تا با غوش [illegible] که وقت آنکه تعلیمات [illegible] سرافراز [illegible] گوی اعظم کرامتش
نسیم بیان موج [illegible] ارشاد آب [illegible] قوت معنی که عکسش [illegible] طاوسی تماشا [illegible] بر در صیدگاه مضمون
غریب [illegible] طوطی وقوع بنیاد کمند فکر بر خط [illegible] و در کارگاه دیبا [illegible] تا باریک [illegible] کار صورت [illegible] از نفس
[illegible] سوخته طلا [illegible] سخن [illegible] خامی [illegible] در سر کار زر [illegible] قصر کلام در [illegible] تماشای
[illegible] تحقیق [illegible] چراغ فکر برافروز [illegible] طرز گفتگو آموز [illegible] تصنیف [illegible]
شعله زبان شمع ریخته و در تعریف شگفتگی [illegible] نکته [illegible] شبنم [illegible] حلاوت [illegible] سخن نخل [illegible] نمکت
جلوه [illegible] رنگینی [illegible] الفاظ تحمل [illegible] معنی [illegible] مثنوی تا قانون [illegible]
ساز [illegible] بلبل [illegible] عشق [illegible] صدای [illegible] تحریرش [illegible]
[illegible] خطابه تحسین [illegible] علم [illegible] تا [illegible]
سیه [illegible] آلوده [illegible] خطش [illegible] طرز [illegible]
بلبل زبان [illegible] نظم [illegible] بلند آوازه

۲۲

با جمع فرزندان کرام [illegible] بجمع [illegible] و توفیق [illegible] تفصیل نمودن
دادو دانش [illegible] نهایت [illegible] رسیده [illegible]
کشیده انداز [illegible] چراغ فکرش [illegible] شعله [illegible] آتش [illegible]
آفتاب [illegible] توضیحش [illegible] صبح [illegible] طلوع نموده [illegible]
نگردید [illegible] اشارات [illegible] شفا [illegible] تذکره [illegible] قانون [illegible]
از تصور نطقش [illegible] منطق [illegible] تصدیق حاصل شده [illegible] تحسین [illegible]
[illegible] فصیح [illegible] صفتش [illegible] حروف [illegible] بلیغه [illegible]
[illegible] کلام [illegible] شگفتگی [illegible] وقت [illegible] متن [illegible]
حکمت [illegible] علم [illegible] تطبیق ضوابط [illegible] قواعد [illegible]
خورشید [illegible] نفی [illegible] کلام خاص [illegible] مطلق فضیلت [illegible] شریعت [illegible]
مجاز [illegible] حقیقت [illegible] اساس [illegible] علم [illegible] بیان [illegible]
[illegible] آفریده [illegible] آگاهی [illegible] صفحهٔ [illegible] معنی [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible] تفسیر نسیم نطقش [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] جمع [illegible] ریاض [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] توضیح [illegible] فصل [illegible] شرح [illegible] کلام [illegible]
چو در تعظیم [illegible] علم [illegible] روا [illegible] جمع [illegible]
بدر [illegible] سخن [illegible] گوی [illegible] الفاظ [illegible]

تمت تمت

که از قوت نشو و نما برگ سبز نوگلها زیر لب طوطیان روانه نمودند و در گلشن تعرف تفنن آشنایان نغمه سرایان گلکاری آشکار معدوم [illegible] پیکار
بترنم آشنایی گفتار را فصیح یکی با طغرا که زبانش در تکلم سرود عنبر افکن و تمامی فکر در آن است و سیاقش در رقانون تشرح
ترانهٔ اقرار است خیال بلند پرواز چگونه دست با بیرق نغمه زده باز از دایرهٔ مقام [illegible] بیرون نه هیچ زمزمهٔ معنی جلوه طراز
دعات اول آن است که بجهه نوا رسانیدن آن غنچه را که پرده خستگی [illegible] ملایک را بدمکشی آیین ممیزی بیسار دل تا به نسیم هوا داری
تقدیر رستن آن روز در شکفتن و سوسن زبان در جلوه نمودن آن زیر صبح [illegible] در دمیدن و در گلها تمام عنبر رنگش در [illegible] باد نافه
و صحن گلشن نیز نقش بهار [illegible] عرصه یکتنی عکس عارضش گلزار بهار سیر او در حریم خضم [illegible] بر لب زمزم گلها همچنین تر شده شاد
در بهار [illegible] بر فرش گلزار [illegible] آشکار سر شاخ خشید چو گل بهار ساقی [illegible] اعتقاد در ارغنیان [illegible] گریه شبنم در [illegible]
مطربان مخفی [illegible] آن بید [illegible] جوش گلها صدا [illegible] تار به غزل سوسن [illegible] دینار اکسیر ... شاخ [illegible]
غنچه نشنید [illegible] هنوز طوطی سخن بید [illegible] کنند [illegible] گلزار مصحف گل [illegible]
بید [illegible] بسم [illegible] قلم [illegible] کنند [illegible] [illegible] قوس [illegible] تیر سیم آخر [illegible] صدا آتش [illegible]
که به فنون [illegible] [illegible] طرح [illegible] شنیده [illegible] سجده از دیدن [illegible]
تماشا سوسن [illegible] [illegible] کنند بلبل طغرا القب [illegible] طوطی گویا دم [illegible] شکر کنند
چمن [illegible] آرایش هند سبزه پرور [illegible] جهانگیر بهار [illegible] صحرائی شکست [illegible] عام [illegible]
از [illegible] سرافراز [illegible] ابر [illegible] شمال [illegible] ابر [illegible] طرف [illegible] آسمان [illegible]
شفق [illegible] سبزه [illegible] جا بجا [illegible] خورد و بزرگ [illegible]
نسیم [illegible] [illegible] شکفتگی [illegible]
جوهر طبیعت [illegible] [illegible] اعظم [illegible]

زیر [illegible] چند از بسیار جواهرها [illegible] صنوبر [illegible] آورد [illegible]
از [illegible] ازدحام اصناف [illegible] شجره [illegible] بهار [illegible]
دعوی [illegible] واحدی نحو [illegible] صبا [illegible] تازه [illegible]
عمر دوباره [illegible] تازه [illegible] از هوا [illegible]
[illegible] سیف [illegible] تیغ [illegible] قلم [illegible]
دریا [illegible] تیر [illegible] تیغ [illegible] آورد
[illegible] فیروزه [illegible] غنچه [illegible]
صدر [illegible] [illegible]
[illegible] شمع [illegible]
[illegible] عنبر [illegible] صبح [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
گلشن [illegible] عشق [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] خانه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
که [illegible] گلشن [illegible] شبنم [illegible]

[illegible]

[illegible] خواص [illegible] در بارگاه [illegible] میکنند [illegible] از خشش [illegible]

تا پرده [illegible] عبرت [illegible] التماس [illegible]

[illegible] تعینات [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] آمده [illegible] در زمین [illegible]

[illegible] مصحف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طغرا [illegible]

[illegible]

[illegible] کنز المعانی طغرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مخزن [illegible] که [illegible] انبیا اکرام [illegible] تحفه [illegible]

[illegible]

نسیم [illegible] خلوت [illegible]

کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] الفقرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ودر جرگهٔ واقعه‌نویسان بخطاب رنگین‌رقمی سرافراز و نامه ... بلقب گوهر ... دفتر العاشقین را
حساب اوراق درختان است وسطر ... شمار قطرات باران ...
[illegible]

نکته ... محرر ...

[illegible]

[illegible] ... چراغ لاله ... [illegible]

[illegible] ... خطیبی میکند ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... در اقلیم خدا ... [illegible]

و در دعا آفتاب نخجیر خاتم وزرا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که در بارگاه تقدس ... از حضرت باری ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابتهام نشاط چنگ و نی کم نوازند [illegible] قامت یکی از بار غم [illegible] و دیگری از عقده [illegible] زرکوب [illegible]
در یتیمت آهوی چرخ [illegible] طلا خورشید را ورق نماید صفحه [illegible] عشق [illegible]
گلگل شکفته عذر [illegible] آنرا [illegible] حضور [illegible] کره [illegible] خورشید و [illegible]
مهیا [illegible] آفتاب [illegible] قصد [illegible] اعمال [illegible] علم [illegible]
خرج احساک بر آورده و در ایام سلطنتش [illegible]
آسمان [illegible]
باره [illegible] بریده [illegible] افلاک [illegible]
در صیقل [illegible]
بروی [illegible]
شمع [illegible] پروانه [illegible] شعله [illegible]
آسمان [illegible]
لنگر [illegible] آرایش [illegible] افلاک [illegible] آیینه [illegible]
خاتم [illegible] علم [illegible]
ستیز ابلق ایام [illegible] خورشید [illegible]
جبار [illegible] خلقت
[illegible]
[illegible] بر آورده [illegible]
[illegible] تقدیر [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
روز [illegible] از تمام [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زبده قلبی ... خدمت باز داری ... شکوفه ... قلم ... [illegible] ... ضمیر ... بعد از ... بیدار بخت
بمحض خانه افق تشریف اجلال فرمود با نورجهان ... [illegible] ... شاخه ... [illegible]
بر افروخته ... منصب ... در باب ... [illegible] ... قرار گرفتند ... بر انورخان ماه افتاد دیده
... [illegible] ... کامرانی ... [illegible] ... انورخان ... کشید
کف ... غلام ... [illegible] ... از غیرت ...
از هر روزه ... [illegible] ... انورخان ... [illegible]
آمده ... [illegible] ... حافظ بلبل ... [illegible]
... [illegible] ... شمع ... [illegible] ... عشق ... [illegible]
... [illegible] ... حافظ بلبل ... [illegible]
روشن ... شمع ... [illegible] ... حافظ بلبل ... [illegible]
که روشن ... شمع ... [illegible]
... [illegible] ... حافظ بلبل ... [illegible]
... [illegible] ... انورخان ... [illegible]
شمع ... [illegible]
... حافظ بلبل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... حافظ ... [illegible]

... [illegible] ... بعد از آنکه ... [illegible] ... در آمد ... [illegible]
روز ... [illegible] ... نور افشانی ... [illegible]
... [illegible] ... انورخان ماه ... [illegible]
شمع ... [illegible] ... حافظ بلبل ... [illegible]
... [illegible] ... شمع ... [illegible] ... پروانه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حضرت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

و از نایکی تیر انداز زخان قوس و کهن تیر سلطان حیدر [illegible] بهادر [illegible] آفتاب [illegible]

سهام ضعیف ها در [illegible] جمعیت [illegible] التعش [illegible]

چند هزار احدی [illegible] الانجم [illegible] عالم [illegible] انواع و اقسام [illegible]

و اکثر [illegible] نظرات [illegible] العین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کبیر آفتاب تیر افکنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ملا شرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نبات النعش بر شهر نگفته اند مرا که شعر را از دقایق سخن [illegible]

در کتابه‌ها خیال صندوق [illegible] از الفاظ [illegible]

دیده [illegible]

[illegible]

تعداد النور نظم

[illegible]

جزر القلب

تو اندام [illegible]

اوج [illegible]

الفتی [illegible]

[illegible]

معنی لتجری بها [illegible] ونبات [illegible] به تخم زمین کشته [illegible] از ضیاء سبزی تازه که [illegible] سبز در چمن نصیب [illegible] آب [illegible]

بهشتم [illegible] که سنبل [illegible] شهید [illegible] نیشتر [illegible] از نسیم [illegible] آب [illegible] آفتاب

ثمر [illegible] تجری من تحتها الانهار [illegible] فیها عین جاریة [illegible]

وآدم [illegible] از خاکش [illegible] غبار [illegible] از زمین [illegible] فیروزه [illegible]

شده [illegible] گل [illegible] سفید [illegible] نسبت [illegible] نظر [illegible]

چون نسبت تماشا [illegible] که مسافتی [illegible] از [illegible] جهان [illegible]

طغیان [illegible] عالم [illegible] کرده [illegible] سنبل [illegible] الجنة [illegible]

مهندس [illegible] از [illegible] ادراک [illegible]

صد [illegible] طرح نقاشی [illegible] طاوس [illegible] دیوار [illegible]

کوه [illegible] قلم [illegible] سخن [illegible]

کوه [illegible] بهار [illegible] سخن [illegible]

ساقی [illegible] سخن [illegible] خالق [illegible] ساقی [illegible] سخن [illegible]

حوری [illegible] آفتاب [illegible] از پیمانه [illegible]

نقطه [illegible] اراکش [illegible] تازه [illegible] عرق شبنم [illegible] گل

قدح [illegible] غنچه [illegible] بلبل [illegible] انا اعطیناک الکوثر [illegible]

مراحل [illegible] فصل لربک وانحر [illegible] یوسف [illegible]

نفس [illegible] آواز [illegible] کشیده [illegible]

[illegible]

که [illegible] از عشق [illegible] گلدسته [illegible] بهار [illegible]

نوبهار [illegible] بهار [illegible] ساغر [illegible] رنگ [illegible]

وار [illegible] نسیم [illegible] شمیم [illegible]

شاخ [illegible] بهار [illegible] چمن [illegible]

نمود [illegible] عشق [illegible] فلک [illegible]

[illegible] فادخلوها خالدین [illegible] هذه جنات [illegible]

[illegible] نسیم [illegible] سنبل [illegible] صنوبر [illegible]

[illegible] تغیر الیه المرجع والیه المآب [illegible] انا انزلناه من

السماء [illegible] سنبل [illegible] شبنم آیینه [illegible]

موضع [illegible] ساقی [illegible] ساقی

[illegible] بهار [illegible]

[illegible] غنچه [illegible] گل [illegible]

[illegible] بلبل [illegible] غنچه [illegible]

[illegible] فصل [illegible] گل [illegible]

[illegible] آب [illegible]

جان [illegible] اهل [illegible]

چون [illegible] الطهور [illegible] نداده

اگر وهم [illegible] دیوار [illegible] کند تصویر نتواند [illegible] منحرف طبع که [illegible] را [illegible] از خلق [illegible] مستقیم را
بچه طریق تواند [illegible] شراب [illegible] طبیب [illegible] دارد [illegible] صبح [illegible] چون عکس [illegible]
برابر افسرده [illegible] سقف [illegible] ساز وصل [illegible] خواه [illegible] قامت [illegible] را [illegible] اصلها ثابت
وفرعها فی السماء [illegible] غیبی [illegible] مقام [illegible]
[illegible] ظلمنا انفسنا [illegible] کرده اند [illegible] دریا [illegible] تواند [illegible]
اگر [illegible] اذا السماء انفطرت [illegible] چون [illegible] والشمس تجری لمستقر
[illegible] پیمانه [illegible] آواز [illegible] مضطربه [illegible] خواند
[illegible] پیمانه [illegible] چراغ [illegible] پیمانه [illegible] این بیت [illegible]
[illegible] نورانی [illegible] صبح [illegible]
[illegible] ساز [illegible] میخانه [illegible] ساز [illegible]
[illegible] مقام [illegible] نغمه ساز [illegible] صوت [illegible]
نغمه [illegible] دیوار [illegible] فیض [illegible] مقام [illegible]
[illegible] مقام [illegible] پذیرد [illegible]
صوت [illegible] آواز [illegible] مطرب [illegible] قلبه [illegible]
نغمه مقام [illegible] ساز [illegible] نغمه [illegible]
[illegible] ساز [illegible] مقام [illegible]
[illegible] مقام [illegible] راه [illegible]

وار قول ان مع العسر یسرا [illegible] موسیقار [illegible] نغمه [illegible]
[illegible] سماع [illegible] ساز [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] مطرب [illegible] بیهوشی [illegible]
تازه [illegible] صندوق [illegible] آواز [illegible] رود [illegible] آمیخت [illegible] صدا [illegible] تازه [illegible]
[illegible] طاوس [illegible] جلوه [illegible] سبت [illegible]
وصال [illegible] رسیده [illegible] نشاط [illegible] طنبور [illegible]
[illegible] نخواند [illegible]
[illegible] رباب [illegible] رقعه
[illegible] عرق [illegible] در درون [illegible] لعل [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] رنگین [illegible]
[illegible] ستاره [illegible] دریا [illegible]
[illegible] آتش [illegible] عرق [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] آتش [illegible] سمندر [illegible] آتش [illegible]
[illegible] قطره [illegible] سوره [illegible] مجمع الغرائب
[illegible] ساز [illegible]
[illegible] عهد [illegible]

چراغان وار صدفها در کنارش صد مهر از اوج صبح نمایان غواصان لغت همه بر آن نهاده اند تا مروارید پاکش بر آورده اند [illegible]

تا بر در خانه حبابش پیوسته اند اکثر شعر تحقیق [illegible] نظرم [illegible] اغنیم [illegible]

[illegible]

حوارده برج فلک

حوارده برج فلک از خورشید نخبه [illegible] در دایره فضایش [illegible]

مرکز نشین و در چرکه همواره اش نسیم [illegible] سلسبیل نقش آتشین [illegible] سبزه [illegible] ثابت قدم و [illegible] مینائی آسمانش [illegible]

[illegible]

موسم گل نوروز [illegible] دکان [illegible] چرخ [illegible] روز [illegible] گلشن [illegible] رسید [illegible]

سبزه [illegible] آفتاب [illegible] برگ [illegible] بهار [illegible] گلستان [illegible]

و زمین و شاخسار [illegible] رنگ [illegible] گل [illegible]

[illegible] آتش [illegible] آب [illegible] ساغر [illegible]

گل [illegible] زمین [illegible] فصل [illegible]

[illegible] بهار [illegible]

و بعضی [illegible] گل [illegible] بهار [illegible]

[illegible] سبزه [illegible] بهار [illegible]

[illegible] بهار [illegible] گل [illegible] نسیم [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

بلبل [illegible] سبزه [illegible] بهار [illegible]

[illegible] گل [illegible] شکفتگی [illegible] باغ [illegible]

و گل [illegible] سبزه [illegible] بهار [illegible]

[illegible] فواره [illegible]

[illegible] روز [illegible] گل [illegible]

و [illegible] آب [illegible]

[illegible] گل [illegible] دریا [illegible]

[illegible] گل [illegible]

[illegible] بلبل [illegible] چمن [illegible] غنچه [illegible]

گریه [illegible] نسیم [illegible] گل [illegible]

[illegible] غنچه [illegible] گل [illegible] آب [illegible]

کل غنچه [illegible] آرزو [illegible] یاسمن [illegible]

[illegible] گل [illegible] غنچه [illegible]

[illegible] سنبل [illegible] بلبل [illegible]

[illegible] گل [illegible] بهار [illegible]

[illegible] نسیم [illegible] باغ [illegible]

[illegible] گل [illegible] بهار [illegible]

[illegible] سبزه [illegible] گل [illegible]

[illegible] صنوبر [illegible] سبزه [illegible]

[illegible] فواره [illegible] گل [illegible]

[illegible] گل [illegible]

[illegible] سنبل [illegible] نسیم [illegible]

زر زینت مرا از صنوبر ابرو نیز علم بود دیم چنانکه گر بید باغ نو مثنوی چنار از دستگاه زور باد ندارد و مثال تیغ در تراز و بیت گل افشاره زبانش گر غنچه
از دم بخت زبانش نمر آید بر شاخ رفته بید ندارد و جوهر از جوهر تیغ خورشید گل صد برگ از بید زرد گوش آ بیت جو بیزنی جز از شاخ بوش آفتاده هم نیز و سپر
شیخ سر از پی جمع کند جلوه شبنم کرشمه ای گاه خنده از گل برگ شده صنوبر خورد پیش تو باغ کرد هر کس لیت مرهم کند و صف گل فواره که صفا از دو
بدستیاری قوت ماهیه در صحیح چمن به آفتاب زرد ندارد گل چشم از شبنم تماشا با غ بید و لب پسته تحسین با غنچه مشغل باشند بیت افزون بها اول
بیش آورد از سیب هم در صد چراغ روشن کرده و انگور بیت بر از رشته در آورده شاخ عناب معشوق مولای انداخته و در نفس جهتا پر زر خم کال است در عکس
آتش پاره در غنچه عرعرش گوی چنار نغز رفو کرده و چنار اندر رباتش میدان مثنوی نازکش بلبل غنچه گل نوعید بیت ملاحت گل به هم گونه
زبان سرو خیزد چکیده انار دهنده وطفل آتش باغ نکند و شعله کرد و شاخ ازه شنفتار شاخ چو کاه بعد گون از آن تا دید انار گرد و کار انگور آب است رنگ
بالیده که جمیده نارنگ است از شوق آلوده در شبستان شرمت قند عرقش سواد سواد از جمیع بر شجر ده صف مرکب جاری کشیده هر گل غنچه بر گرد
حرفی کس همه زبان سر شد نبات نو به غارش عرق بهار تازه تر ادیب باد جاری عمارت گل کار حسن طبعت جنس گل دارد جو گل بید در شبستان
نماید تماشا کو کس سیک مصور کرش غنوده از زور جانش و تخته عافیت اندرش خلعت دل کبک مشکین گل و تخته تر بر عاشق حدیث در حرف اول آن از الله
وتیغ باطن مرشد در عیش چراغ کم کار طاق و ستیق قدرش گر صبح از اوج تهلیل ترگرد و سبحه افلاک تا بستم ابد در کرش بجیب کلاه افتد بیت
بر چنبه حقیقت دیده گل نازه و چنین کرشمه تیش موج از رخ خانه و حقه بیت داده شاخ سدره بمناسبت عشق و انتهای فوشیان و شجره طوبی گشت
تعلیقش منظوم شبنم تحفه خرقه است و آتش سوار حق پوشیده و مثله جنانش ریاک ابر فامع الله کوکب ابرق قد عشق از شجره هیچ
لبالب به لمعه تش از نسیم شبنم بام ترش کمر بند و حلقه دایره افق بجز بید و تکیه گاه کلاهش خط فلک تعریف مثنوی کاکلش در حلقه خانه
تموج سیمنک است آتش کرش زبان نا کرفته پیش او بهلوان از علم معرفت در طرف الف از دو جهت دانی شیخ عطار جو گشته در تماشا پیش
هلالی مهره سرو از تحفه تاج ندارد ایوان گر نیکی عار بالا الله آننده و در کار از قرب آستانش کوه ما ساده طبع بخت سلیمان سیما که حرف لب شمیده
زمرد جام کل تربت چکیده تا به سبزه و صنوبر با تخت ستاره آسمان و برو بخت تر هم جهان نمود ارغوان باغ و ملکش ز عکس میوه دیوارش منقش بیا که خلوا
از دل

در ازقع وصف

زر افزوع تقره ناچه وان ای مراد و شرف صنع میوه دار آورده ناچ اعجازات زر نگار افسر افراخته بار و نظم کرده اند متقن تا نیست معز ادلی آورده
در موسم خزان کافور صبح سر است و زمین عمو پر و سپید برهنه در باستانی کوی باغ برنیاب فرمود آ و قطع تعلق از تیغ ادب ایچ زر از گیسه مجمعه
بهر کشته است که ایه اعتدال لنگر جوهر تابان از آینه عالی بطبیعت ملاحظه داده آزاد و وصله بر دست ابر خشکی هوا و لاروبه بر همه جهید شده دیگر باغ شده
بروی ز نیک خوش آن در خربوزه از سکه تخت آن بر بیخ خوش کنه مثنوی هوا تا بر درخت میوه خزانش هم بر بیخ گلهای جایی زر رفیق باغ باغ
طرب سر کرد و در آبی کشتی صمیم خزان آبه برآید بر آن بیش و کم در سایه منبع نشیده کوه ها بر یک تیغ هوا پیش کیاطیع داد از نم آتشیده گل کرد شیده
شبنم از شوق انگور همچنین بیاید و میوه از کف مجاوره دلاله بر پیچ گل تیغ چراغ کرده گل از زنده پروانه ش گل نمک بلبل و طغرا وصف آب نخ خوش
بر غنچه بیدار گل نیخ نخ بر خیابان شده و کار نبیذ بار یا سمند طبع را مهمیز با سخن ور سخن و رنگ خود ملک سرو کار از زمین فکر چه گل نخ چه گل زار

مرآت الفتوح در تعریف مراد بخش

یکتا زمینه ادیبان تقریر از لوحت ستایش با حرف و گوهر مناقب از آینه با بعد کار و فرو گرد مرشد
اقلیم گشایی باهر از فتح و نصرت روز موعود مرمایه و متصرف خانه بوستان تحریر آن برکت ستایش فتح و تسخیر کرد اراده رایت یاری آن گرد چمن ملک
ستان اقلیم مقصود گشوده در کشت سید خصوص جان افراخته لوا عالم آرای و لشکر کشی با اصطفا کرده کشی زننده تیغ در چمن سلطان
مراد بخش که خیابان از اقبال تسخیر نشتی جهت قامت او سر سبز و طراوت قضا نفس تصرف عدالت علیم بنام او کشیده غنچه خزان رخصت اقبال پاشیده
زمام است که زمین و جلو تیغ تو اندیه و سپاره افرشته در گلش تواب و در کاش تو انک که در عالم مقام شاهنشا گلی به آن بیا قانونی
تکرفته که از خم بر آن جز رسیده عنقی نرم حاشیه بر ذرف را فرستی تو انجسته که اصول ثقیل خفیف نمو انجم عقایق مرض بذر آتش در خاور خطوط
شعاع کرد تیغه از دو هشت قلاب خرمش بار جلال از آینه ریاض خوش آو بخیه در گل عدالتش نسیم خزان او میدان شکستکی رنگ گل و چمن غنچه عقلش هم از آن
سر دست فتنه ملکی طره سنبل محرز شکوه هم ساکت کشوش سر دفتر سخن پرواز دوزخ شفق را بالیقه بیاد بر بیت انداز و از شده در تیل عطایش
عطف در نهانخانه سیاه انداخته وارد لیمن عیان مقام بر سر در آب آب کار ز نگار باغ مشحور از غم بر شاه و طول صبح شریک اندازه و قاعده رونق خمیر نیش
با طوع شعار حب سیر ره نسیم ملقش گر غمزه آینه سا حید او قیا ر نشاط کل چنین دار عرق شبیه از زنگ آینه بر خرامانش صحت طوبی تا که در آن گون

و از عکس [illegible] نعمت الوانش [illegible] سپهر وش فلک بوقلمون بر آتشش کباب [illegible] منقل مشرق [illegible] فضا و [illegible]

و از نسبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ز آتش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عالم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بصحبت خاص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از شیشه کلبه [illegible]

از شیشه کلبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعد از فراغ جشن نوروز [illegible] [illegible] [illegible]

و از عقیمان [illegible] آن [illegible] تقبیل [illegible] نوید فتح و ظفر گوش گذار [illegible] پذیر [illegible] عادت لشکر [illegible]
[illegible] نسیم [illegible] شمیم اقبال [illegible] شکفتگی [illegible] صورت [illegible] خانه [illegible]
[illegible] باز [illegible] چنانچه [illegible] تسلیم [illegible] شکوفه [illegible] سبزه تازه [illegible] خاطر [illegible] شکفتگی [illegible] گلشن [illegible]
[illegible] بادیه [illegible] دست [illegible] بر [illegible] بالیده [illegible] چمن [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] کف [illegible] فیض [illegible] برق [illegible] آب [illegible]
[illegible] سحاب [illegible] شکوه [illegible] **مثنوی** تعالی الله [illegible] آب [illegible] که چون [illegible] چه [illegible] عالم [illegible]
[illegible] صبح [illegible] پرتو [illegible] **مثنوی** [illegible] آینه [illegible] خورده [illegible]
[illegible] کوه [illegible] قطره [illegible] با آنکه [illegible] بهار [illegible]
که [illegible] غالب [illegible] واقع شد [illegible] عزت [illegible] جلال [illegible]
[illegible] بستن [illegible] بازار [illegible] باغ فردوس [illegible] دست [illegible]
سیاه و سفید [illegible] گوناگون پرداخته [illegible] مختلف [illegible] بر [illegible] دست بر آورده
لعل و مروارید [illegible] بر [illegible] آورده [illegible]
و [illegible] خوان [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible] دکان [illegible] فروشی [illegible] نسیم [illegible] متاع [illegible] آمده [illegible] بهار [illegible]
[illegible] عیش [illegible] آواز [illegible] صف [illegible]
[illegible] نوروز [illegible] سوار [illegible] برداشت [illegible] مقام [illegible]
[illegible] جلال [illegible] فصل [illegible] بهار [illegible] شاخ [illegible]

[illegible] زمین [illegible] باده [illegible] جمشید [illegible] خاک [illegible] عکس [illegible]
[illegible] چشم [illegible] پیمانه [illegible] عهد [illegible] زاهد [illegible] بلبل صد [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible] بلبل [illegible] بلبل [illegible] آه [illegible]
[illegible] بلبل [illegible] گل [illegible] صفیر بلبل [illegible]
[illegible] بلبل [illegible] بلبل [illegible] گل [illegible] غزل [illegible] بلبل [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] گل [illegible] نسیم [illegible]
[illegible] غنچه [illegible]
[illegible] گل [illegible] کوه [illegible]
[illegible] چمن [illegible] نسیم [illegible] شکوفه [illegible]
[illegible] نسیم [illegible] گل [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible] چمن [illegible]
[illegible] بهار [illegible] سوار [illegible]
[illegible] سوار [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] قدم [illegible] استقبال [illegible]

بدین [illegible] شتافت [illegible] رنگ [illegible] از [illegible]

دم [illegible] از [illegible] نقاره [illegible] صدا [illegible] آسوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الباقیه طغرا رباعی

[illegible]

[illegible]

نمیرسید چارگاه عمر آید چاره کامو الیه بادی کمانت تاین نالم شیر آلیکن خوش بطعم برمیشد نغمه نم فغان بلبل آنچه بلبل بنوای بیدار کرده
مقامات طریقت را بمقامات موسیقی که از صدای وآواز نقاره نوروز در نوروز بیغوله از مقام شوق معزول گردانیده [illegible] عراق از ره قدم
نخواهد گشت روز و دوام از آن نگار آینه گوانیده و محبت رهاوی از آنکه سیمای لطف سلمی میخوانم و ماه تهور از ناکشاف [illegible]
ترکان و نهاوند تهور بیت نزدیک [illegible] فرقی میان اصل وفروع نیافتم و تفاوت و میان اوج و حضیض نکرده [illegible] چه کوشت [illegible]
از سر اینجا زمین چیزی نیست [illegible] تا دلم نشنید دایره فلک که با آواز در آید از عشق [illegible] چو نغمه [illegible] بیرون آئی میشنم چون بم
زالبی زیر [illegible] خانه گذشته ام و با صوت خرقه پوشان شاهنشه بدکی جان ضرب داده ام ربا عی از زیر [illegible] شاخه بزرگ من و در خرقه گرفتار بزندان [illegible] تا یار
دلگیر گشتن [illegible] سرمایه زندگی شنیدن ببانک از انا الحق صوتی آن خارج از آهنگ دین و بیگانه از ساز تمکین [illegible]
بنظر دارید از نواز [illegible] ساز حقیقی [illegible] بالم در بالینی آن [illegible] عاشق [illegible] و [illegible]
از [illegible] طنبور [illegible] شوق [illegible] ترانه [illegible] آن مقام [illegible]
[illegible] تا تعلق [illegible] صدا [illegible] سر [illegible] انهایم در [illegible]
و با موسیقار [illegible] ساز [illegible] قلندر [illegible] بذر [illegible]
[illegible] عشق از [illegible] دست [illegible]
آورده [illegible] تا بجنه [illegible] توفیق خورده [illegible]
هو بید و آواز [illegible] علم [illegible] کوش [illegible]
وار [illegible] نغمه [illegible] سماع [illegible] قبلی [illegible]
و قمریا در اوج [illegible] ساز [illegible] عشق [illegible] ساقی حقیقت [illegible] دارد
قانون [illegible] نغمه [illegible] مرغ [illegible] تحقیق [illegible] هستی [illegible] رة تعلق

[illegible]

یا سخن را از تجرد باید [illegible] کشیدن بار [illegible] و تفصیلش وضع [illegible] آن [illegible] چهار [illegible] سر [illegible]
نوش [illegible] نیز طلبید و [illegible] سایه [illegible] خواهد در [illegible]
خاک [illegible] سیر عالم [illegible] آتش [illegible] اشکین [illegible]
عاره [illegible] خوانده [illegible] الله [illegible] در [illegible] خط [illegible] خورده [illegible]
زان [illegible] نقش [illegible]
[illegible]
[illegible] تعلق [illegible]
[illegible] طلبم [illegible]
تا [illegible] عشق [illegible] مقام [illegible]
مرغان [illegible] شوق [illegible]
[illegible] خانه [illegible] اختیار [illegible]
[illegible]
و [illegible] آتش [illegible]
و [illegible] خدا [illegible]
[illegible] سبیل النفاق [illegible] معصیت [illegible] نعمت [illegible]
نعیم [illegible] عشق [illegible] جنید [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] حقیقت

مثنوی کنم تا بندگی در خانهٔ عشق [illegible]

شمسهٔ ایوانش مقابل [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

مثنوی [illegible]

صفا [illegible]

[illegible]

[illegible]

مثنوی [illegible]

[illegible]

تا در دیده [illegible] چون صبح [illegible]

حقایق [illegible]

غزال حرم [illegible]

[illegible]

مثنوی حدیث [illegible]

[illegible]

رباعی [illegible]

[illegible]

مثنوی [illegible]

رنگ عاشق کاغذش زرد و در سخن سرخ جگرگون قطاره نقطه غم قطره خون آتش
بهره کاوش فروز صبح چراغ است از علمش صید بی روان دکان آیا اگر مرتبه
جواهر خانه سخن تاراج حوادث پذیرفته باز آنقدر هست که ضبط عرق کرده افلاک را کنج رمز آن نیست اگر بوقلمون رنگ تحریر پرداز عرش نکهت نگارش
عالم نظم بکارت او سازش شرح جهان شرح جهان سر دکان افتخار یکتی بهجره‌ها از نوش حرف بجهت ابیات ما بلند نغز قامت جسته‌اند و شیوه وارد استیادی
تیشه فکر وارد تجسم کاوش و مرده وقت زنده بیرایش الکلمات نقاد دریا بی کار رسم سخن که تا کنج رنجیر و انی بهینه کمال انصاف بخش هنگامه آن
کف نطق شهنامی درصدگر رنگین بیاضید بشاند نوابت و سیاره سخن آگاه اند که یکسان رود سال اوج کمال سهیل نظم و شعر از ضبط شد فتحام
انداز تعلیم تو اند بما یکی سیاه وجا غور کند از تنوع نظر وقت سماوات بلند خیال را باید و از تاریخ گفتار بر دهر در ستایش آمد تقدیم بیان حسن آثار روش نو آن
نوشت تا سنجار معنبر در کلید گلستان ورق بر بطلا رقم کشیده جبرئیل خامه آسمانی آفرین خوانی بر جامه در خیابان آزاد و طبعان که بقبیل از مرغ نایم بیان تحریر کشند
و جگاه کبیر مسکون اکر فرع آن زنده برای جمعیت این خوند که بسیار که شنا بود و کلزار ابراهیم را خزار ابراهیم عید و شکوه مدح گستر اکبر با مرا صفوه اساسند
چراغ عاقلانه کنزل مشعل محبت را در بیش کاه فکر بلند تخته با الفاظ سودا و معانی شیدائی سوزش نامه گلکون نگارش کنند تا عشق بازان رفته و شیدا از آه دست
هم زبانی قبل از نیز عقیقضیان بستند هوس گوینده جلاوت هوا پرستی زرق حیر و زتار و برق حلیه طلا کار رونق نمائی قبا و چینه و زیور جلائی کنار رخ رسته
و لطافتی که تنفیر و کثرت بالا مانند رنگینی زنگ آمیزی شلوار الاجه و عطر آمیزی قلیل و از یکچه رونق در سند صید تو عنب تاب گیسوی مشکن و غمزه خونریز بانکه
و جلوه بتان سنهانی طاوس خرامی محبوب اگر مطرح کلام دلبر بسند بارنگ عذار الماسوره زاکت بد نمه زیبا جبین و لاغر میان شوخ نگاه را
وفریب سربست اسناله رعنائی فروشی برگ یاسمن و گلگون نمودن رنگ سبزان لعل رنگین شراب کو الباز و شکستگی کباب قند بار قدح بسته
ساقی کلفام و سرو دهان خراید مطرب بلبل نام رنگینی صدای قوال نکرد و شیر منزل اصول رقاص مسکر و دلربائی سرود جهند و روح افزائی ساز و ترک
رند بقانون نو اختن تار و سر دنگ و بقاعده سرایند و ادراک سخن موافقت نوای نغمات جبر بولا و خسار بار قوات ترانه ساز
بکوش رسیدن صدای گلگیر و برید و تیپ جد صوت بم و زیر مطبق کار رنگ نوبا و منقش نهائی طعام الوان آرایش کاسه‌ها و فغفوری و
بیمانتیس پیاله‌های بلور زیر جاقی لنگر ظرف و زیر کوب سر پوش مرصع نقیب زنان سحاب ریلاو و بو رش درایا قلیه و جلاو و دکان بوقلمون

بزم که نعمت مسحر شدن زهر آن با دعوت بی تکلفی ارباب نشستن و دل خوش شدن از فهم غذا و از ستن لب ومیزان ایشان خدمت کار جست است
جبهه براق دار و از تخت نشینی بالکی بید زنهار حرکت پیکر بی عمل مطلق العنان ازین بار فراختن منصب والی رو باینها فراختن و فیل سواری
سید جناب و بیا طلبی شده و سواری نهاد و ضیافت کرده سر نزول سپا فکر گشت که درین میدان بخت آن زمانی دست و پا بازد تا شاید گوی دولت
نجم چو کار طالع در آید کتابی که آرایش آن شطرنج زمانه را تصنیف کوید بدین امید که شاید منصوبه رنج غم از بیل و اسقف فلک در کرد
بفتا عرصه هند گذرانیده و وزیر بار از تن زیر کنج رو نهاد خو آنکه از دخل‌ها کنجی بهم خیال سرانجام بیاده عز حسرت تار و از آنجا که الله
بازنده حقیقی از راه و جنش بی سیدق جوالی بسته شد دیده که از حریف خود خانه در پای خجالت آمد بیت بکار یدیس سر پرده و غمازی
پیش آمد منصوبه جاگیر را بر هم زده از دغلی کار زمانه را بی بالاحید کشته این حید جمع چو روز دیگ آن نظر رسید غزل
عیار زمانه بچیم از روزگار زمان آزار در دخیرد از کار و بار زمانه بود از نسک اهل زمانه کریا و شتم مگر عیب خسته جگر شود از قطار زمانه بر حرف سخن نکو
عیب و لکب کوی یابی نه بندید قیمت جمع دار الحکم شعار زمانه بر سمند دعوی بحر حرف تا خت جا کبیر پیاده اند مهی زسوار زمانه دست جا عنبر کشته زر نکتی
بر باد رفتنی از مهو تخت شغبار زمانه فتوای مصلحت این کثرت یک کلام آید که در میدان شتر در بار زمانه که اقتضای قسمت و آنکه ایام دنیا را شکل کرده اند
بهادر بی بکار زمانه تیر از قضای بعید گرچه نه تعقل و بسی غم نیست کر شود چو دنبال دار زمانه طغرا ابتر تحو بیدار از قاعده زمانه که هم می سکار در دهر
بقرار زمانه هیهات هیهات سخن از کجا یکی بکجا کشید و گفتگو تحقیق چگونه بمجاز انجامید بخیالات لا تو آیین کنج قالب نطق را جان بخشید تا سارح
کشید ترا دشمنی که او مگذر را بکار غذیه دام کشید و فنون کثرت شریعت کنی را کرسام بخواند جذبا و اکثر تو نگر بدار و درایت ابر الفت
بکار و ترش حدت آمد و سکوت این قسم که فتوح میدهد در اعتکاف مرتبت مداد و پیر آتکده دفتره داد صفحه که تجویز میکند سخن طراز شغل نیست که
دستکار زیر خانه از فتی زود آن طوف برتقدیر که بخت نوع و طالع و ادراک ذات شیب بستان تقدیر تا تکرار تحریر به مرام کشد گامی
قوت قدم بر سکون از دعوای هائو سکر زبانی در کشور خود ذات پاینده و نغمه بیان بهار خانه نسیان گشودن دماغ این کار که زر سقطی جا
بی تکلف و مصطحت بانجی الت شوید خوش آنکه بحر سکوت رغبت نشو بر حرف نشستند نقد و دارم خدا امید بتعریق حقائق در رنگ

سخن سازی است [illegible] غنچه خطاب رباعی طوطیانه [illegible] زبان تیز کنی در وصف [illegible]
اول سر بقعهٔ پاک طینتی شیخ محمد علی [illegible] بنسیم [illegible] سرخ و زرد [illegible]
نشین [illegible] چند [illegible] شعاع آفتاب [illegible]
قدش [illegible] کیمیا [illegible] رباعی از روز ازل [illegible] خدا [illegible] در تعبیر دریا رخدا [illegible]
دوم نکته سنج [illegible] میرزا [illegible] تیمور خان در دایرهٔ [illegible] خدا [illegible] نقطه [illegible]
بحر [illegible] مکنون [illegible]
قلمش [illegible]
از خامه [illegible] سیم [illegible] حکیم [illegible] محمد رضا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
چهارم [illegible]
حضرت ملا [illegible]
صبح [illegible] شعاع آفتاب [illegible]
رباعی [illegible]
درویش [illegible]
قطعهٔ [illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible] ششم [illegible]

[illegible]

حضرت قاضی محمد قاسم [illegible]
حرف ملاحتش زبان [illegible] کلام [illegible]
ریشهٔ قد کشیده رباعی [illegible] خورشید [illegible]
هفتم مصداق سخن [illegible] حضرت میر [illegible] قصاید [illegible]
[illegible] قلم [illegible]
هشتم رباعی [illegible] سخن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
نهم زبدهٔ [illegible] محمد صالح [illegible]
[illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible] دهم [illegible] یازدهم

عارف پاک و قبول خدام ملا اسمعیل که از سخنش از آنجا رجهار رباعی تر و تازه و رشحات قلمش در بارش معنی چون سحاب بلند آوازه
اگر بطرح قصیده و غزل می پرداخت در یک قطعه زبان سخن صد بیت در ساخت سه بر که بدو مصرع یک بیت از آن اگر در میخورند در چهار رباعی
نام تر و تازه غزل بهر رباعی چون ساز در بیت گفتن آورد و بست صد نغمه چهار تار مصرع می بست استاد از این طور رباعی بدوی بیتی نقش
ترکیش مربع نشست **ابوالفرح** نای نی بوریا باولی پهلوان شیر علی در ورزش خانه فقر دیو نفس را خاک عالمها داده و
در میدان کشتی صبر از هیچ پهلوانی بر زمین نیفتاده پیشینیان این فن تلاش پیچ بر کمر زور می کنند و قطع پوشان این علم لنگ کم از او
مرخرند کشتیش با کشتی گیر قضا و قدر است و در زیر کشتیش پهلوانان سر از زیر پا زیر **رباعی** گر سایه دستش به دو خاک شود
از زور زمین شاخ بقم تا ک شود در هم شکند قوت بازویش زنجیر کمره گر ز افلاک شود **دیباچه معیار طرز**
پیشرو سالار سخن حمد صانعی است که گلشن مضمون ابیات رنگین به تعلیم لبیان الهام سرشار را از فروغ برگ و نوا گفتن زمزمه
ثنای خالقی است که چمن عبارات دلنشین به طوطیان خوش ترنم کرامت نموده در بزم نازک بیانی قانون زرگر الفاظ را
بمضراب معنی پرداز آهنگ کوک ساخته در محفل بیت آفرین سنجیده نغمه سخن را آوازه معیار الا در اک و انیسانش کار فرما
گرفته نفس تقریرم آغوش ورست نشینی و نوازش همتای لطف دیده فکر مقام شناسان نشان تازه رنگ
بلبلی **ثنا** آواز و ساز و برکه سخن و رونق لاله زار سخن در گلبانگ مرغان رنگین نفس شفق ریز دار نقش سخن لیکن تازه
گویان شند ره نغمات از سخن معنی سرای ازمانه دهد که صد گوش هم نغمه سخن مقام شنایش جا آید چنگ نغمه خوش در نغمه زار
سخن نیایش کل نغمه زار رنگ شور ریشه پردازان سخن و سرود در هر گوش کندار ارنده زمزمه انا افصح که بیتر انعم اصول
سخن امتنان را بنوا رسانیده و کلبانگ صلوت سامعه شناس زیبنده ترنم انا کلام الناطق کرنغمه فروغ اسرار
عارفان را ذوق مقامات چشانیده **رباعی** قوال شریعت که عرب است بیان نشنیده عجم او رو بجز قول آن تازه ترانه مزمر
در مجلس لیقی زمزمه ماه **رباعی** آن نغمه کوثر که عجم باز سلف است ابریق تهی از او جلیست از نیستان اعود و نغمه را

طبعم زمقامات حسینی سبب آزاد بعد نقش نمایند که بلبل گلشن را زخواجه حافظ شیراز نغمه‌ای پیچیده که در غوله شناسان در مقام هم
زنگوله نیست نوا عیشوند و ناآنقدر بیگانه که زمزمه پرداز آن در آهنگ آشنا نمی از دایره تحقیق بیرون ننروند دیوان های اصفهانی
حسینی آز حسینیه سار ان الغیب خرم همی خنده ان گلشنی آز خویش آرزو هم نمی آرد سرود آن طور اراینکه نیستی با زمزمه سرمای بهار و کلهای
سیر ب معانی در شخصار نکات رنگ رنگ افتاده سنبل الفاظ لضیعه بظاهر کنایه دام تر و تازه گسترده و غنچه هر نقطه سخن کل چمن است
شکل مربع بر آورده خوبها رنجی التطور را ز موج را خرکه بابت جنون در زبان کشتی رباعی رقوم شکست خط کل خاک عهد است
ضعف ارائی کلمن غزل مقام مفضل داشته حلم خیابان بلبل نوای چهار برکه رباعی باندازه ناخن بدان زور دامنگیر
فکر اداشناسان شقایق نکته رنگین سرمایه نو بهار شکفتگی نسترن و دقیقه شناس دسته گل نیاز آمیز تا به چمنی **خوشنویس** گلشن
سرزمین مهر و ماه آن شفق را بسایه آتش نشست و بناه است از وطن نمکدانه چشم که روشن تر بجلوه خانه چشم نرگس
بلکه ابرو سوزن اندوخته که نشاید چشم ابروی تو انداخته گلشن نو تازه بر پرداخت مرا ز عندلیبان حسن بیان ساختند از سایه دیوار
سایه قصر کلامش وقت مضمون از رخنه دار و دروازه نشینی الا کلمات شیوای نزاکت بیان و دیوار تازه که هوای سخن مجمع
از شیرازه در رشته ها انی هموار بحر نظم عنان سفینه بیدلی است روانی و از رنگینی الفاظ گوش مستمعان نشئه کده شهود
و از روشنی معانی نبد لفظ فانوس چراغ طور است دقیق ارکده و رسته که مصرع رشته گلدسته **رباعی** نکته سنجی
او مهر که چو طغرا آنچه بر ورق یاسمین لاله حمرا انگیخته صفحه از رشته نیستان رقم یاقوت کلک جوهر عیش لعل صاف انگیخته
قیمت خامه آتش زبان کام الهام آورد و قوت مرغان ملا یک بیغم تقدس وحش مرصد قلم حقایق قاطع و ساطع
خمیر شور کرنشی طینت ماش خورده پنجه محبت چراغ سر نور قندیل خواه شعله طور تا مرغ گران جلیل
رباعی غزل خوانان گلشن ایمان خانه گوش موزون سروش دیده بلند نگاه قابل دیدار آنکه سر بی کنه از هوای محبت تجرد وفا
با حقیقت بخشیده امر قناعت است وعارف شناس در گلگونه عقده‌های رنگ است بدانسان سحر هم فرض است کرچه جا

بتقدیم و تاخیر انشا نامیدن منشاء مضحکی بود نسبت و عبارات سخنوران را بکلمه تغییر بیگانه بهم فصاحت دکاغذ بکشود

بنظم بلند و دیگر آرایش شرکون نیست فطرتی [illegible] زینت کلام و ادای معنی [illegible] انگیزند کان

قرار داده اند که لفظ صاحب ندارد و بمعنی او کلیه نیست اینمعنی وقتی حق کلام است که لفظ بعینه تازه لفظ تازه صاحب وارد

و دعوی آن که [illegible] فی الواقع دلیر جدید سخندانی نصیرای همدانی که اکثر مکاتبش بدعوی بیگانه روشن

مصدر آنچه [illegible] تاخت و غارت ظهوری جرات کند چو بالنصیر منصور نامه [illegible] عقیده

آورد از [illegible] نسبت بیشتر [illegible] شمارند چون لفتوا از مقام خامه حق بیام باینمقدمه زبان گشود لازم

نمود که بنام مرد از نصفت چند از دست برد نصیر مذکور بچیز ظهوری آید و فقره فقره جا بجا بنماید و هو التوفیق من الله

ظهوری رحمة الله علیه در دیباچه گلزار ابراهیم گفته به پیرایه اجتهادش رونق بر شرع مفتون بدرستی اعتقادش کار ملت

از شکست مصون نصیرا عفی عنه در مکتوب قاضی نور الله نوشته به پیرایه اجتهادش رونق بر شرع معقول و بدرستی اعتقادش

کار ملت از شکست مصون ظهوری در دیباچه مذکور گفته اگر در باب [illegible] خاک نشسته اوست و اگر [illegible] شنیده او

و نصیرا در مکتوب قاضی نوشته اگر در باب [illegible] رسانیده او ظهوری گفته بتوضیح بیانش [illegible] خاطر

[illegible] نصیرا نوشته از پرتو ضمیرش معانی [illegible] ظهوری گفته دعوی [illegible]

[illegible] نصیرا نوشته دعوی دانش [illegible] ظهوری گفته [illegible]

[illegible] سامعه [illegible] نصیرا گفته [illegible] نوشته [illegible]

که تطویل [illegible] اختصار ولکن [illegible] اینجا سامعه [illegible] ظهوری در دیباچه [illegible]

عطا [illegible] چون قلم انگشت نما و اقلیم [illegible] نصیرا در دیباچه عروضی نوشته خامه در بیانش

بجهت [illegible] انگشت نما گشته ظهوری در دیباچه مذکور گفته از اصطرلاب [illegible] ارتفاع آفتاب [illegible] گرفته

صبح جبینش از تنور خلقت مهر رو تافته و خوان [illegible] مایده بلند فیض از افتاده کرمش [illegible]

[illegible] منصور چون [illegible] در آغوش پرورده شجره طور [illegible] منظور

باطنش چهره ضمیر [illegible] چراغ آفتاب [illegible] اعتقادش [illegible] خلوت نشینی

سینه دانش [illegible] شور سخنش با شور [illegible] ترانه و سوز کلامش با سوز داغ عشق همخانه منظور

زحرفش عیان [illegible] کلامش [illegible] خیالش [illegible] سخن [illegible] سخن زاوراق

[illegible] دفترش [illegible] لقب [illegible] ملادش چراغ

کرده [illegible] چراغ قط خامه بر ناخن گل زده [illegible] صوت بلبل زده [illegible] خورده گل قلم [illegible]

سخن قلم [illegible] خامه اش [illegible] طفل [illegible] رنگ [illegible] دو

گل آورده [illegible] جنگ کند بلبل [illegible] فصل خزان غزلهایش [illegible] روان چون کلام [illegible]

بشریت [illegible] لازم [illegible] اگر از جواهر مضامین آن [illegible] نظر [illegible]

تا نسبت [illegible] فیض [illegible] سهو القلم [illegible] غلط رقم [illegible] طغرا [illegible] قلم [illegible] سلطان

ملک سخن آن در اصلاح [illegible] مفسده اش [illegible] عبد الله [illegible] آورده در

رساله مشتمل بر پنج مقاله [illegible] تحقیق [illegible] سخن [illegible] واجب العین

دانسته اگر معنی [illegible] نظر خیالی [illegible] نگاشته این [illegible] فکر [illegible] آورده [illegible] رقم

نگاشت [illegible] حالتی [illegible] زبان خراش [illegible] قلم [illegible] درجات [illegible]

کلاه خود [illegible] از جمله [illegible] شکر [illegible] قط زدن خامه [illegible]

گردن [illegible] صف [illegible] ملاحظه [illegible] بعرض [illegible] منتهیان را

تمت [illegible] خیر

نصیر از طلب اصغر ... نوشته از اصطرلاب چه بهره احتیاط بر گذشت هر کس تواند که ظهور از گفتار تقویم چهره باحکام
آینده و رفته خطاب پرداخت نصیر ... نوشته از تقویم سنجیها استخراج احکام نیست دلها تواند نمود ظهور از در قبه اعجمه نورس
جلاجل اوراق در خطا [illegible] بهار [illegible] زیر و بم منقار بلبلان بنوا و نغمه خیز نفیر [illegible] در رقعه دبیر [illegible] نوشته بلبلان قلم
آن نغمه ریز جلاجل اوراق نخجیر از خانه زانو طبع ظهور [illegible] بعنوان قتل و [illegible] فتح [illegible] علم [illegible]
اوصاف گل [illegible] و [illegible] بقیت التسیف پرداختن تا قلعه [illegible] از آسیب [illegible] حوادث دوران مصونست حصار دیباچه نورس
یورش [illegible] قرآنی محفوظ [illegible] از نقب [illegible] بار زمانه یار رفتن کوه [illegible] هست [illegible] قطعه نصیحت [illegible] شعر [illegible]
انست در لفظ تازه [illegible] نامه مردم بشغل [illegible] معنی [illegible] غیرت [illegible] خواهش [illegible] [illegible] مردم [illegible] حیرت [illegible]
عقده [illegible] و تلاش موحد فیضان [illegible] بیان خرق العلم [illegible]
چراغ [illegible] آتش [illegible] جهان [illegible] الکل [illegible] بهار [illegible] کیستی [illegible] اعتبار [illegible]
خدا [illegible] خورشید طلعت [illegible] اجزا [illegible] دست [illegible] دغل و بار بدره [illegible] محفوظ [illegible] تمام [illegible]
آتش [illegible] آب آورد [illegible] که زبان خامه [illegible] گفتار آن نشنود و رقوم نامه در اظهار آن نافرود [illegible]
[illegible] المعمول [illegible] گفته مقصود [illegible] چراغ [illegible] شمع آه [illegible] گم [illegible] مواصلتش [illegible]
[illegible] الف کشیده [illegible] طلب [illegible] علم [illegible]
از [illegible] خطاب لاطایل [illegible] شغل پسندیده [illegible] از آتش فراق سراپا سوخته و داغ جدائی [illegible] چشم [illegible]
[illegible] تیر [illegible] و از یک تماشای [illegible] از غم سراسر گرفته [illegible] الم [illegible] خصلتی [illegible]
گنجینه [illegible] پاره پاره [illegible] و از دفتر [illegible] دیده اصحاب [illegible] بار [illegible] دکان [illegible]
[illegible] و نسیم [illegible] کشی [illegible] صدا که [illegible] آواز آمد [illegible] آتش

[illegible]

بجا [illegible] و تاج را در کلاه اعتبار شیر نمانده [illegible] رنگ [illegible] زر سفید بروز [illegible] غلام [illegible] خرد [illegible]
کاغذ حلوائی [illegible] در بیاض سبزه سرو [illegible] از نقش مراد [illegible] از سجده دعا [illegible] نماز
بدرگاه [illegible] رسید [illegible] و سبز [illegible] رنگی در گفتار [illegible] بیت [illegible] خاک [illegible] زیر غبار زاده [illegible] انتظار [illegible] که [illegible] اجزای
دیبا رباشی [illegible] و شعبده انگیز [illegible] و تصدیق بلا تصور [illegible] بلا بالیان
ورد بر ره [illegible] شکسته رنگی [illegible] خروش مهره [illegible] زلفها [illegible] مجموع [illegible]
آن مجمع و جمعیت [illegible] قطعه [illegible] که [illegible] قدم مهره [illegible] تواند [illegible] حرفها [illegible]
[illegible] نقش [illegible] قطعه بحکیم نوشته مصنف قانون الفاظ گستری و مؤلف اختیارات معنی پروری [illegible] اشعار
ترکیب [illegible] گفتار [illegible] سخن [illegible] باریک علاج فرمای افکار باریک طبیعت سقیم [illegible] محمد [illegible] لطف
از [illegible] شکسته رنگی [illegible] بعد از اظهار [illegible] از [illegible]
همراه [illegible] ضمیر [illegible] فراق [illegible] دیگر [illegible]
رسید [illegible] قلم [illegible] جراحات [illegible] فراش
بالین [illegible] فرد [illegible] وصلت [illegible] آرزوی صحبت [illegible] فراق [illegible]
سوزش حرارت اشتیاق [illegible] شیرین [illegible] مریض [illegible] الفراق و [illegible] تریاق [illegible]
بزم وصال [illegible] اشتیاق [illegible] رحمت [illegible] روح [illegible] الله
[illegible] العلیل [illegible] رحمت [illegible] آنکه [illegible]
از [illegible] مستغنی [illegible] اند [illegible] شد

معذرت نامه که ملا طغرا [illegible] نوشته

تا صفوه امکان ... ارقم ... تقاضا ... آن ضمیر آنجا ... معنی طراز غربت ... عبارت ... معیار نقود

العمل ... انوار ... و لمعات اسرار نامعتبر ... صحیفه ... بیت ... تلخیص ... بعضی از ... نکات

رقم نگارش ... دفتر ... بیدل سخن ... سابق ... توفیق ... طبع ... مطالبه عالیه ... خود

بکر ... جام و صال ... دست ... چنانچه ... دقایق طبیعیات ... تحقیق ... و تحقیقات

تمامیت ... نکته ... درتمنای ... خواص ... الهام ... تحقیقات اشراقی ... [illegible]

وجوه کلام اعتقاد ... یار ... بر ... [illegible]

روایح ... راجح ... بصفت تحریر ... حبیبان ... نکات ... [illegible]

و ثبات ... خاطر ... منطق ... لذت ... معانی ... خوش

نظیر ... مسایل ... صفحات ... [illegible]

آورده ... جمعیت ... اصول ... اصل ... بدستیاری ... [illegible]

انعکاس حرف ... مقصود ... افلاک قرات ... صدر صدمه ... [illegible]

این بار بست ... بسم الله ... طبع ... آنکه ... [illegible]

و سطر ... صفحه ... [illegible]

ورود ... دایره ... برجس ... [illegible]

از ... اکثر ... معنی مطول ... حکمت ... [illegible]

تفسیر ... اربعه ... ریاضی ... قدیم ... [illegible]

که ... اجزای حرارت ... اعتراض ... [illegible]

که این بیگانه و قوف ... [illegible] ... معاف دارند

نقل رقعه ... [illegible]

جوابان اخبار واقعی

جوابان اخبار واقع یعنی ... صاحب ... اساس ... تحقیق ... که ... احوال ... دربار

قدر ... فیض ... نماند که ... دربار ... حیرت ... تحقیق ... بافت که ...

حجت ... قامت ... نهایت ... حرص ... جهانگیر ... چینی ... گرفتار ... [illegible]

صله ... وصف ... دیده ... کتب ... [illegible]

دارگر ... بجهت ... بالکل ... جراید ... فرصت ... [illegible]

نشه طعام ... حیرت ... [illegible]

سخن ... خواص عام ... [illegible]

اکثر ... بر ... اطراف ... [illegible]

نیک ... حکم ... [illegible]

در ... بتعویق ... قلمی ... [illegible]

بالفعل ... [illegible]

منظر ... حکم ... [illegible]

چون ... [illegible]

بسته ... [illegible]

و شمار ... احوال ... [illegible]

نقل رقعه ... [illegible]

مصنف ... لفظ ... اختیار ... [illegible]

خیالات ... طبیب ... حکیم ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

نقل رقعه که بجواب [illegible] ملا طغرا [illegible] نوشته

[illegible]

سبب الابتلاء [illegible] خلوت

[illegible]

نقل رقعه که [illegible] در طلب [illegible] ملا طغرا نوشته بود

[illegible]

[illegible]

نقل رقعه که [illegible] طغرا [illegible]

[illegible]

نقل رقعه که بروشن قلم طغرا نوشته بود

[illegible]

در [illegible]

و [illegible] از [illegible] پشت [illegible] افلکی [illegible]

[illegible]

نقل رقعه که بیعوض طغرا نوشته بود غزل

[illegible]

نقل رقعه [illegible] در جواب [illegible] نوشته

[illegible]

نانوشته خوانده بدیده مقصود شناسی ... [illegible]

و شیوه قدیم ... [illegible]

چنین جنابی ... [illegible]

بوادی ... [illegible] ... نقل رقعه که ... ابوطالب ... نوشته بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... نقل رقعه که ملا طغرا ... نوشته بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... نقل رقعه که ملا طغرا ...

... نوشته بود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... نقل رقعه که ... طغرا نوشته بود ... غرض اینها احتیاج ... طغرای قلندر

[illegible]

وقتی که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقل رقعه که ملا طغرا ... نوشته بود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... نقل رقعه که ملا طغرا بخواجه رحیم نوشته بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... نقل رقعه که ملا طغرا ... نوشته بود ... [illegible]

از مقام ... که ... بیرون ... [illegible] ... تمام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... نقل رقعه که ملا طغرا به قاضی نظام ... نوشته بود

[illegible]

و شایع ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقل رقعه که ملا طغرا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقل رقعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقل رقعه که ملا طغرا ... [illegible]

[illegible]

چنین کس ... [illegible] ... باب ... [illegible] ... صنعت ... [illegible]

زینت ... [illegible] ... بالخیر ... [illegible]

حسن ارادت عقیدت‌مندان ... تحریر ... شوق ... [illegible] ... تقریر است ... [illegible]

... حرف ... [illegible] ... غیرت ... [illegible]

... قدیم و جدید ... [illegible] ... برگزیده ... [illegible]

... یعنی ... کدورت ... روشنی آفتاب ... [illegible] ... خدمت ... [illegible]

که با ... رفیع ... [illegible] ... الولد سر لابیه ... [illegible]

معاینه ... [illegible] ... استیعاب ... [illegible] ... منفعت ... [illegible]

ذکر شریف ... آرزومندی ... عقیدت منزل ... [illegible]

حمد و سپاس ... [illegible] ... انبیا و اولیا ... علیهم السلام ... [illegible]

و اخوی ... برگزیده و شکر ... [illegible] ... عظمت ... [illegible]

بر سبیل ... صلوات ... عالم یعنی حضرت خاتم ... [illegible]

حلقه ... [illegible] ... با آل و اصحاب ... [illegible]

که در ... عالم ... [illegible] ... بعد گذارش ... [illegible]

عبدالرحیم ... اختیار ... قلم ... [illegible]

معنی شناسان حقیقت [illegible] وقت [illegible] مضامین رنگین اگر به دیده بصیرت [illegible] الفاظ [illegible] تعبیر
فرمایند که تماشای غنچه خوش چمنستان شوق کیفیتی دارد [illegible] بهار طرازی [illegible] سر از گریبان عالم دیگر بر آرد [illegible]
اعزاز روضه طرب خیز که غنچه [illegible] از رستن [illegible] شکفتگی دل [illegible] حقیقت [illegible] فضای [illegible]
صحن [illegible] المقدر شخصی [illegible] اندوه در [illegible] عالم فرح [illegible] برآید [illegible]
میر [illegible] سبزه این قطعه [illegible] توصیف [illegible]
و آبیاری سبزه [illegible]
چکیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تعالی الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یکسر ق

[illegible] خوش ضیا نزدیک [illegible] نور [illegible] آمد [illegible] ره [illegible]
[illegible] معنی [illegible] خورشید [illegible] زنور [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
جمشید [illegible] اندیشه [illegible] عرصه [illegible] رنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] از فطرت [illegible] صنعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دریا ... تماشا ... شنایید اگر ... تعبیر با عبارت ... [illegible] ... قلم را شکست شیشه های
رنگ عشاق صدائی ... غرض هر قطره ... در حقیقت ... تخم ندامت کاشت ... زیاده ... تحریر
نمودن عرق ... خجالت ... قلم ... خشکی آمده و کاغذ ... کشیده ... معمار ... کار برای اصلاح
و تعمیر ... نشد ... آمد ... سبز و فیض ... مدام ...
... نعمت ... [illegible]
عبارت رنگین ... در ... خانه آورده ... بلند پرواز شوق ... الفاظ و حروف ... توجه نمودن ... عروج ...
هستی ... چند ... بینی ... تا توان ... [illegible] ... حرف ... بیت
... شوق ... قلم ... [illegible] ... مدام
... [illegible] ...
... [illegible] ...
شکر ... صبر ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... اختیار ... [illegible] ...
مانند ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... اختیار ... شوق ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible]

با بلبل ... نسیم ... [illegible] ...
رضا ... روشنی ... صبح ... آغوش ... [illegible]
عروج منصب ... [illegible] ...
رفعت ... [illegible] ...
تا شاه آفاق ... [illegible] ...
... [illegible] ... تحریر وصف ... مقدر ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
کا ذره ... [illegible] ...
از ... [illegible] ...
... دریا ... [illegible] ...
... خورشید ... [illegible] ...
اگر ... [illegible] ...
دلبر ... جلوه ... عشق ... [illegible]

لاکن از همین معنی [illegible] بیدردان آورده [illegible] غافل از حقیقت نمی‌توان نمود و رنگ [illegible] بی‌تعقل [illegible] نمی‌توان رو [illegible] کلیم
بخت کسی که [illegible] افتند سیاه تا به زخم [illegible] و کوه سفید شود
[illegible] اندیشه [illegible] دور از وصل [illegible]
هر کیفیت بیخودی [illegible] پیمانه [illegible] از زیست و بر [illegible] خیال [illegible] صحبت [illegible] شوق [illegible]
کرم پرواز بیقرار بهار خامه محبت نگار [illegible] صفحه [illegible] دل [illegible]
انگشت [illegible] از دیده [illegible] چون [illegible] انتظار [illegible] شوق [illegible]
گشتی [illegible] انتظار [illegible] چشم [illegible]
که هر وصل [illegible] برآید [illegible] سینه [illegible] وشام [illegible] سواد و سیاهی دیده [illegible]
محفظ [illegible] بهار [illegible] صبح بهار [illegible] شوق [illegible]
ابتدا مطلب [illegible] انتقاضا [illegible] مواجهات [illegible] محبت [illegible]
کریر [illegible] حضور [illegible] شوق [illegible]
زبانه آتش [illegible] معهذا [illegible] طریقه [illegible] دلیل [illegible] وصول [illegible]
بعد تمهید [illegible] تقدیم [illegible]
قدم [illegible] حضور [illegible] سرور [illegible] خورشید [illegible]
پیش [illegible] ذره [illegible] حسن [illegible] دربار [illegible]
[illegible] دیس [illegible] تحریر [illegible]
[illegible] الیه [illegible] باعث [illegible]
این کتاب [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] جمعیت نمیتوان [illegible]

کشمیر [illegible] فصل [illegible] عالم [illegible] آورده [illegible] جلوه [illegible]
[illegible] تحفه [illegible] شوق [illegible]
رنگینی [illegible] آفتاب [illegible] صبح [illegible]
[illegible] یاقوت [illegible] آنچه [illegible] بهار [illegible]
[illegible] نسیم [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] طلا [illegible]
[illegible] آب [illegible] دل [illegible]
خورشید [illegible] عشق [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] صبح [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] بلبل [illegible]
[illegible] آب [illegible] ساغر [illegible]
حکیم [illegible] دست [illegible]
[illegible] زمین [illegible] بهار [illegible]
[illegible] بهار [illegible]
[illegible] بهار [illegible] سبزه [illegible] آسمان [illegible]

رسیده از [illegible] تا زکی [illegible] چیده و از ریحان [illegible] ترانه‌ها میریزد بهار دیده تماشا [illegible] چشم جان [illegible] چشمه‌سار شیرا[illegible] بیت

بهر دیار که گل کرد سیر چمن نسیم و شبنم کار تعمیر آن [illegible] تمام اجزای ساحت [illegible] باز که هم فصل [illegible] یاد [illegible]

تربیت مولود الیه سعی نماید لاجرم [illegible] دست زده نسیم را [illegible] الوان برف [illegible]

و شنیده [illegible] از لعل لباس [illegible] زعفران [illegible]

تخم خنده کاشته اند و خرم خرم شگفتگی بر داشته اند [illegible] ترانه مشغول و دهقانان [illegible] کاشتن تخم [illegible]

در کوچه و بازار حسن ریخته و بر در و دیوار عشق بیخته [illegible]

خاکش لذت [illegible] [illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گوشه‌ی نسرین و سوسن

گوشه‌ی نسرین و سوسن [illegible] گل بود که گوش [illegible] بلبل [illegible]

[illegible]

بخش [illegible] بیت [illegible]

[illegible]

در اندازه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

همچنین بار غنچه شعلهٔ [illegible] و فانوس لاله [illegible] سبب [illegible] صبح چراغ [illegible] شمع [illegible] آورده [illegible]

موشکافی [illegible] انداخته صورت [illegible] گرفتن [illegible] پرداخته [illegible] آتش پاره [illegible] سنگ [illegible]

باغش میدارد [illegible] آتش [illegible] سنگ [illegible] بادام [illegible] نظاره [illegible] حلاوت [illegible]

فکنده [illegible] شاخ [illegible] [illegible] خنده [illegible]

[illegible] لذت [illegible] کرد [illegible] بیت [illegible]

آورد [illegible] سوسن [illegible] اگر [illegible] زده صف [illegible] گلهای رنگین [illegible]

[illegible] بهار [illegible] خصوصاً [illegible]

بهار [illegible] تماشا [illegible] زمین [illegible] بیت [illegible]

الف [illegible] خط [illegible] حرف [illegible]

حقیقت [illegible] آئینه [illegible] بیت [illegible]

منظوم [illegible] خط [illegible] اسرار [illegible] طبع [illegible]

[illegible] بیت [illegible] فلک [illegible]

[illegible] علم [illegible] حرف الف [illegible]

[illegible] بیت [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] ایستاده [illegible] باغ [illegible] نقش

[illegible] جدول [illegible] بیت [illegible] اختیار

[illegible] آورده [illegible] بیت

و قطع [illegible] قلم [illegible] طبیعت [illegible]

در صفت [illegible]

در صفت [illegible] بیت [illegible] خجسته [illegible] حاجت [illegible] حیوان [illegible]

میوه [illegible] باغ [illegible] آید [illegible] خواهد برآید [illegible] گل [illegible]

هوایش [illegible] شبنم [illegible] شوق [illegible] دیده [illegible] لاله [illegible] گل زند

پروانه [illegible] طبع [illegible] سخن [illegible] باید [illegible] طبع [illegible] باید

سخن [illegible] کار

[illegible] گلزار